

سلسلہ تیموری یا گورگانی

ابوالقاسم شکرانی

تیرماہ ۱۲۱۶

چاپخانہ ہمدان

سلسله تیموری یا گورگانی

ابوالقاسم شکرانی

۶
۲۹

سلسله تيپوري

يا

گور گانی

تألیف

ابو القاسم - شکرانی

لیسانسیه دانش سرای عالی

از سلسله انتشارات انجمن ادبی دبیرستان پهلوی همدان

حق چاپ محفوظ و مخصوص انجمن است

تیر ماه ۱۳۱۶

چاپخانه همدان



کتابخانه شخصی

انجمن ادبی دبیرستان بهلاری همدان که در سال ۱۳۱۴ تأسیس شده بود مراسم این بود که اوضاع تاریخی ایران، باستان را از درهٔ هخامنشیان تا حکمرانی ساسانیان و آغاز حملهٔ اعراب، بایران ضمن یک سلسهٔ رمانهای جالب توجه بدوستان علم و ادب تقدیم داشته و بخصوص وضع اخلاقی و رادمردی ایرانیان قدیم را در این تصاویر آشکار و مجسم نماید.

برای همین منظور آقای خلیلی در سال ۱۳۱۵ کتابی بنام «نانوی نیل» بافنج مصر در دو جلد تهیه نمود که جلد اول آن، مناسبت افتتاح ساختمان جدید دبیرستان بهلاری همدان، بنجناب آقای حکمت وزیر معارف اهدا گردید. انجمن در صدد بود که جلد دوم کتاب، «نانوی نیل» را در سال ۱۳۱۶، بچاپ برساند ولی تغییر مأموریت آقای خلیلی از همدان و عزیمت مشارالیه به تهران اینکار را بعهدهٔ تعویق انداخت و با آنکه مستقیم و غیر مستقیم از ایشان تقاضا شد که جزوات جلد مزبور را برای چاپ، بهمدان بفرستند استغراق وقت مشارالیه در کارهای دیگر اینکار را بقاءخیر انداخت.

چون سال سپری میشد و ممکن بود سلسلهٔ انتشارات انجمن قطع گردد بنابراین از طرف انجمن از آقای شکرائی رئیس معارف همدان تقاضا شد که رسالهٔ در باب یکی از سلسله‌های سلاطین ایران نوشتهٔ تسلیم انجمن نمایند تا بچاپ آن مبادرت شود، آقای شکرائی نیز تقاضای انجمن را پذیرفته و رسالهٔ که واجهٔ سلسلهٔ تیموری، نوشته بودند، بانجمن تسلیم نمودند.

در موقع چاپ این رساله جلد دوم، «نانوی نیل» نیز از طرف آقای خلیلی از تهران فرستاده شد ولی چاپ آن بسال آینده موکول گردید.

کارکنان انجمن امیدوارند که با توجهات مخصوصهٔ جناب آقای حکمت وزیر معارف که این رساله تا قابل نیز از طرف انجمن، بحضرت معظم له اهدا گردیده است بتوانند مانند سایر انجمن‌های دبیرستان‌های ایران وظیفهٔ خود را انجام دهند از طرف اعضاء انجمن - عیاری

مقدمه

نکارنده ناچیز با ضاعت مزاجه و قلت مایه که داشت در صدد آن بود که رساله مختصر سلسله تدموری را که از انتشارات انجمن ادبی دبیرستان مهنوی همدان است، به مقدمه در باب فن تاریخ نویسی و فلسفه تاریخ توأم نماید که شاید بدین وسیله بتواند از خرمین افکار بزرگان و علمای علم تاریخ جدید خوشه که جمع آوری نموده است، به وطنان عزیز و خواستاران و طرفداران این علم تقدیم نماید، ولی شروع و تحقیق و جمع آوری افکار بزرگان در این خصوص او را دوچار اشکال و موانع زیادی نمود، چه هر قدم که برای حل مجهولی بر میداشت گرفتار مجهول دیگر میشد و از کتابی به کتاب دیگر و از فکری به فکر دیگر متوجه میکشت و چون از زبان خارجه هم جز اطلاع ناقصی از لسان فرانسه نداشت ناچار برای بدست آوردن مجهرلات خویش متوسل بر قفا و دوستان همدانی که در زبان انگلیسی دستی داشتند گردید و ترجمه قسمتهائی را از ایشان در باب فن تاریخ نویسی خواستار شد، مدتی نگذشت که مساعدت و کمک آشنایان، افکار تاریخ نویسان سبک جدید انگلیس و طرز تحقیق ایشان را دو باب مسائل تاریخی ظاهر ساخت و از جمع آوری تمام اقوال نویسندگان جدید تاریخ اوراقی پراکنده گرد آمد که مطالب بسیار مفیدی را در برداشت ولی تألیف بین اقوال مختلفه و نوشتن فلسفه تاریخ و نظری که نکارنده ناچیز داشت وقت زیاد و حق رجوع باستانداین فن را که فعلاً در ایران هستند ایجاب مینمود و چون مرکز این اساتید در طهران و نکارنده

نیز از آن مرکز دور بود، ناچار از نوشتن مقدمه من بور صرف نظر کرد زیرا خود را محتاج مطالعه و تحقیقات عمیقتری دانست امبدوار است بتواند بزودی این مقدمه را در ضمن رساله مختصر بعنوان فن تاریخ نویسی و فلسفه تاریخ منتشر نماید.

از طرف دیگر چون انجمن ادبی دبیرستان بهلولی که از سال ۱۳۱۴ با همت دانش آموزان آندایرستان بسلسله انتشاراتی پرداخته بود و در اسفند ۱۳۱۵ از طرف سرپرست انجمن از این بنده تقاضا شده بود که رساله در باب یکی از سلسله های سلاطین ایران بنویسد و قطعاً تحقیق در فلسفه تاریخ و توأم داشتن آن با سلسله تیموری چنانچه اشاره شد ایجاد وقت و دقت بیشتری را مینمود و بدین ترتیب ممکن بود سلسله انتشارات انجمن نیز قطع گردد، ناچار سلسله تیموری را که بسیار مختصر تهیه شده بود با انجمن واگذار نمود که با انتشار آن مبادرت نماید و در تنظیم آن سعی کرد که طوری باشد که مخصوصاً بکار دانش آموزان دوره دوم متوسطه شعبه ادبی آید.

خود نیز معترف است که این رساله خالی از عیب و نقص نیست ولی از خوانندگان تقاضا مینماید که عدم و سائل تحقیق کامل را بخصوص در شهر همدان در نظر گرفته و از نواقصی که مشاهده میفرمایند چشم پوشی نمایند.

تنها خوشی و خوشبختی و سعادت نگارنده در آنست که این رساله مختصر از طرف انجمن ادبی دبیرستان بهلولی همدان مانند انتشارات پیش از آن بمجناب آقای حکمت وزیر دانش پژوه ایران تقدیم شده و همین قسمت است که بر اهمیت آن خواهد افزود.

همدان - تیرماه ۱۳۱۶

شکرائی

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

تیموریان

اصل و نسب و ولادت و ابتدای کار تیمور

تیمور پسر ترغانویان است که پدر او از نوادگان آلانقوآ از شعبه اجدادی پدر چنگیز خان بوده است ، یعنی جد چهارم چنگیز و جد هشتم امیر تیمور با هم برادر بوده اند ، غراجای نویان جد پنجم تیمور در خدمت جغتای پسر چنگیز منصب امیرالامرائی داشته ، و چون او در سال ۶۴۰ فوت کرد ، فرزندانش در ناحیه کش (شهر سبز) در خدمت جغتای همواره بهمان سمت باقی بودند .

نواد تیمور در سال ۷۳۶ ، یعنی در همان سالی که ابوسعید بهادر خان فوت کرد و سلسله ایلخانیان را فتاد ، چهار ماه بعد از آن واقعه در یکی از قراء شهر کش اتفاق افتاد .

ابتدای کار و جوانی تیمور درست معلوم نیست که بچه وضع گذشت . و اگر چه در کتاب تیزوک تیموری وقایع این ایام سال بسال نوشته شده ، ولی محققین بر صحت اوائل آن شک کرده اند . امر مسلم آنکه ابتدای

جوانی تیمور، مثل وقایع زندگانی بدوی غالب کشور گشا، بان شرقی، بسواری و تیر اندازی و فقر و مسکنت میگذشته، و تیمور از همان اوان شباب عشق غلبه و ریاست داشته، و از شجاعت و ترک تازی در این راه استفادہ مینموده، و چون ضمناً مسلمان و متعصب نیز بوده، از همان ايام جوانی، دست ارادت بدامان شیخ شمس الدین، که در شهر کاشغر مقنن و مراد عامه مردم این سرزمین محسوب میشد زد. و نزدی در میدان مریدان شیخ اعتباری بهم رسانید، و جمعی از ایشان از خلصین و باران او شدند.

الس جغتای در عهد طلوع تیمور بدو شعبه منقسم میشد :

اول - شعبه ای که در ماوراءالنهر سلطنت میکردند.

دویم - شعبه ای که در نواحی نهر ایلی و ولایت کاشغر مسکن داشتند. شعبه غربی یعنی امرای ماوراءالنهر از مدتی پیش ضعیف شده و قلمرو ایشان دستخوش ملوک الطوائفی گردیده، در صورتیکه شعبه شرقی یعنی امرای کاشغر و ملوک ایلی در حال قدرت باقی بودند و ریاست ایشان در این تاریخ در دست تخلق تیمور بود.

در سال دهم تولد امیر تیمور، یعنی در سال ۷۴۷، یکی از امراء متنفذ ماوراءالنهر بنام امیر قزغن بر پادشاه بی اسم و رسم الس جغتای یعنی خزنان سلطان شور بدم و او را بقتل آورد و بر قلمرو و سیعی که از دشت قبچاق تا حوالی سند و از اقصى نقطه ماوراءالنهر تا خراسان وسعت داشت، مستولی شد و بقلع اساس ملوک الطوائفی پرداخت، و بسیاری از خاندانهای قدیم را بر انداخت و به تکبر و استبداد تمام مشغول حکومت شد.

امیر قزغن بعد از استیلای ماوراءالنهر در سال ۷۵۲ بخراسان

لشگر کشید و با ملک معزالدين حسين كرت جنگ کرد و او را شکست داد و ملک معزالدين از در صلح و عذر خواهی در آمد .

امير قزغن پس از تسخير قهستان و باغيس بما و راء النهر برکشت و ملک مغزالدين متعهد شد که بخدمت امير قزغن بما و راء النهر برود .
در سال ۷۵۳ ملک معزالدين ملك قيام اهالی هرات بمخالفت با او پناه امير قزغن رفت و از او کمک خواست و امير قزغن او را باری داده ، باز دیگر سلطنت هرات مستقر کرد . در سال ۷۶۰ امير قزغن را کشتند و جانشيني اوبه پشيش امير عبدالله که جوانی بی تجربه بود رسید .
امراء ماوراء النهر دو ابن تايخ از چهار طایفه بودند :

۱ - قبیله ارلاس ۲ - جلاير ۳ - ارلاس ۴ - قاقچی

امير عبدالله در سال ۷۶۱ چرن بی علت بکشتار بعضی رؤسای پرداخت امرای طوایف بر او متغیر شده . و از میان ایشان امير بيان از طایفه سالدوز و امير حاجی از قبیله ارلاس بر او شوریده بقتاش آوردند . و امرای قزغنی را نارومار کردند . امير بيان حکومت ماوراء النهر را در دست خود گرفت ، و امير حاجی در شهر کش مستقر شد و سایر نقاط ماوراء النهر را نیز امرای دیگر تصرف کردند .

در سال ۷۶۲ بادشاه الس جغتای کا شغر ، يعني تغلق تیمور خان بما و راء النهر لشگر کشید و امير حاجی ارلاس از ترس بخراسان گریخت ، و تیمور که در این تاریخ ۲۶ سال داشت ، در خدمت امير حاجی بود و با او بخراسان آمد ولی پس از چندی تیمور از امير حاجی جدا شده بماوراء النهر برکشت . و چون در میان مردم سابقهٔ دیانات و شجاعت او مشهور بود جمعی دیر او را گرفتند و خواستند بدام او خطبه بخوانند . تیمور قبول نکرد و گفت ابتدا باید ماوراء النهر را از وجود راهزنان

و مدعیان مصفی ساخت و سپس بدین کار پرداخت . در همین موقع امرای مغول تیمور را پیش تغلق تیمور بردند و بادشاه کیاست و فراست او را سنجیده حکومت شهر کش یعنی شهر سبز را باو سپرد . و تیمور بزودی از ساحل جیحون تا سمرقند را در قلمرو خود در آورد و صاحب نام و اعتبار و لشکر فراوان شد . و در همین موقع بود که امیر حسین نواده قزغن بتیمور متوسل شد تا از امیر بیان سلدوز انتقام امیر عبدالله را بکشد . و امیر تیمور باو کمک کرد و امیر حسین بدخشان را از امیر بیان بگرفت و بر جای او حاکم قلمرو وی گردید .

در سال ۷۶۳ . بار دیگر تغلق تیمور خان بماوراءالنهر آمد . در خجند امیر بیان و امیر تیمور و امیر حاجی بخدمت او پیوستند . امیر حاجی بر خود متوهم گشته نخراسان گریخت . ولی امیر تیمور این بار در فرار با او موافقت نکرد بلکه بتوسط یکی از دوستان پدر خود مورد مرحمت مخصوص تغلق تیمور گردید . و تغلق تیمور لشکر بیان امیر حسین را متفرق ساخت . و امیر بیان را نیز بقتل آورد و حکومت ماوراءالنهر را بآلیاس خواجه سپرد و امیر تیمور را سیهسالار و مشیر و قرارداد آلیاس خواجه در ماوراءالنهر بظلم و استبداد پرداخت و بسیاری از سادات را آزار کرد و این رفتار امیر تیمور را سخت رنجانید و باعث مخالفت او با امرای آلیاس خواجه گردید و ایشان تیمور را پیش تغلق تیمور بقیام بر ضد آلیاس خواجه متهم کردند و تغلق تیمور حکم قتل او را داد . بنا بر این امیر تیمور از خدمت آلیاس خواجه خارج و با امیر حسین پیوست و جمعی از سواران قبیله آراس را گرد خود جمع نمود و مصمم دفع مغولان و پاک کردن صفحه ماوراءالنهر از وجود ایشان گردید و علماء ماوراءالنهر نیز با این جماعت هم آواز شده فتاوی چند دایر بر دفع مغول صادر نمودند . امیر تیمور چون عده کافی نداشت به بدخشان رفت و بادشاهان

آنجا را مطیع خود ساخت .

الیاس خواججه حکمران خوارزم را مأمور جلاو گری از تیمور نمود . و امیر حسین و امیر تیمور که عده معدودی پیش همراه نداشتند لشکر یان کثیر حکمران خوارزم را بقوه تدبیر و پایداری منهزم ساختند .

و چون پس از این غلبه جز ده تن کسی دیگر همراه تیمور نمانده بود . با امیر حسین و خواهر این شخص یعنی آنرا هم ترکمان که تیمور او را باردواج خود در آورده و همین علت هم لقب ترکمان یعنی داماد یافته بود ، در صحرای خوارزم سرگردان ماند و در این حال علی بیگ پسر امیر ارغونشاه امیر تیمور و امیر حسین و همراهان ایشان را دستگیر کرد . و در اصطبل محبوس ساخت . و این جنایت مدتی اوضاعی ناگوار دو حبس ماندند .

عقب رفتن تیمور با مهابان زندان را شکست و خورد خدمت علی بیگ آمد و از علت حبس خویش پرسید . علی بیگ از این پیش آمد عذر خواهی کرد و امیر تیمور را اجازه مرخصیت داد و او با دوازده هزار سوار که بتدریج جمع شدند بطرف صحرای خوارزم حرکت نمود و از آنجا خود را ببخارا رساند و چندی دو حدود بخارا و جیحون و سمرقند و کس میگردید و بر باران خود میافزود تا آنکه بالاخره بعد از جمع آوری سپاهیان بدشت خوارزم بر کش و با امیر حسین پیوست . و در همین سال یعنی ۷۶۳ والی سیستان بعلت قیام مخالفین بر او با امیر تیمور و امیر حسین توسل جست . و ایشان بپایداری والی سیستان غرضت حدود هیرمند کردند . امیر تیمور قبلا سیستان را که دشمنان والی تصرف کرده بودند پس گرفت و چون غلبه یافت . والی از ترس آنکه مبادا او در آن ولایت مقیم شود . بخیانت با او پرداخت و بین طرفین جنگ در گرفت و در این کدش ها دست تیمور زخم برداشت و تیری پدای او رسید و بر اثر آن پای او لنگ شد و از همین نارنج او را تیمور لنگ خواندند .

بعد از این واقعه امیر حسین و امیر تیمور بدشت خواورزم برگشتند و بجمع سپاه و سرکوبی امراء مخالف حدود دوهزار و قهقهه و قرمه مغول گردیدند و پس از گرد آوردن سپاه عازم جنک با لشکریان مغول جنگائی شدند در نواحی چپاچ. باسرایان سپاه مغول زد و خورد پرداختند ولی بعلمت نفاق از مغولان شکست یافتند و در همین موقع بن امیر تیمور و امیر حسین مخالفت بروز کرد ولی هنوز امیر تیمور از امیر حسین احترام میکرد و موقع را برای قیام بر او مناسب نمیدید.

بعد از شکست انجام تیمور و امیر حسین لشکریان مغول بسمیرا قند آمدند و اهالی آنجا در فکر چاره اندیشی افتاده دست ارادت بدانان شخصی از پیشوایان سرمداری که مولانا زاده نام داشت زدند و مولانا زاده بعنوان چهارمین کفیل مغول از مردم سمرقند بدویانی گرد خود جمع کرد و ایشان در کین کاشها محفی شدند و بر مغولان تاختند و از آن طایفه جمعی را بکشتند و سمرقند دست سرمداران فدائی افتاد، بعد از خبر رسیدن این واقعه بسمع امیر حسین و امیر تیمور ایشان از این پیش آمد شاد شدند. ولی امیر حسین ضمناً از غلبه سرمداران متوحش گردید و مشورت با امیر تیمور قرار شد که بحمله با ایشان معامله کنند و از این راه جماعت مزبور را از پیش بردارند. پس از این قرار داد امیر تیمور از جیه خوت بگذشت و بعزم قتلاق بکش و نیش و قرشی رفت، و به بدای باروی قرشی پرداخت، و امیر حسین در محل سالی سرای از نواحی سمرقند ماند، و پیش مولانا زاده و سرمداران تحف و هدایا فرستاد، و ایشان بقبول آنها شادها کردند، و نیز امیر تیمور بقرشی اشیاائی چند بعنوان تبرک روانه نمود، و بظاهراین ایشان رشته و داد مؤکد گردید.

در اوایل سال ۷۶۴ امیر حسین بالشکریان بلخ و بدخشان و

و نواحی دیگر عازم سمرقند شد : و قبلا پیش رؤسای سربداران کس فرستاد و مراتب اعتناء خود را بدان جماعت بناد آور شد ، ولی چون بسمرقند وارد گردید ، جمیع ایشان را بکشت . و پس از غلبه متوجه سپاه تیمور شد ، و از ایشان نیز مال فراوان تعدی بگرفت ؛ و چون بعضی از آن جماعت از عهده پرداخت آن اموال بر نیامدند ، امیر تیمور اسبان و اشیاء خاصه خود حتی دست بند و گوشواره زوجه خویش یعنی خواهر امیر حسین را در عوض داد . و امیر حسین با آنکه آنها را شناخت ، از قبول آنها خود اری نکرد : و خود بسالی سرای رفته و امیر تیمور را بمحکومت کش . باقی گذشت ، و او را مأمور کرد ۳ هزار دینار از اموالی که هنوز وصول نشده بود جمع آورده پیش او بفرستد .

در این میان جمعی از امراء امیر تیمور را پیش امیر حسین بدغاگیری متهم کردند ، و امیر حسین تیمور را با آن امراء بمحاکمه خواند . ولی امیر تیمور از قبول این دعوت سر پیچید و بین او و امیر حسین روز بروز مخالفت شدید تر شد . و چون در سال ۷۶۹ الهی ترکان زوجه تیمور نیز فوت کرد ، ورشته قرابت و خویشی او نیز با امیر حسین قطع گردید ، تیمور بیشتر بمراتب طغیان خود میافزود ، و تا سال ۷۷۱ که سال ظفر یافتن قطعی امیر تیمور بر امیر حسین و ابتدای استقلال امیر گورکانی است این حال دوام داشت ،

بعد از آنکه امیر حسین با امیر تیمور کدورت پیدا کرد . امیر تیمور بمشورت بعضی امراء علم طغیان بر افراشت . امیر حسین جمعی را به استمالت او فرستاده و تیمور را کافی الساق بانحاد و اتفاق خواند . ولی امیر تیمور زیر بار نرفت و بسمرقند آمد ، و از جانب خود شعبه ای نیز بمخارا فرستاد .

در ابتدای سال ۷۶۷ امیر حسین بار دیگر تیمور را بدوستی خواند و

این مرتبه بقرآن قسم بان کرده، آنرا پیش تیمور فرستاد. با آنکه تیمور بحیله امیر حسین واقف شده بود. باصرار امراء حاضر بقبول صلح شد، و با عده از همراهان خود، ملاقات امیر حسین رفت. اما امیر حسین با سه هزار لشکری خواست بر سر او بتازد. تیمور از این حیله اطلاع یافت، و با وجود کمی سپاه بر خصم زد، و خود را بقرشی رساند. و پس از جمع آوری سپاه متفرق خود از جیحون گذشته، و از ملک حسین کُرت، پادشاه هرات و دیگران کمک طلبید. و اندکی بعد بعضی از سران لشکری امیر حسین را مغلوب کرد، و قرشی را به غلبه گرفت. و بخارا را نیز تحت امر خود آورد.

امیر حسین در سال ۷۶۸ لشکری جمع آورده بدفع تیمور فرستاد. و تیمور ایشان را در حوالی بخارا منهزم کرد، و برای استحکام روابط دوستی با حسین کُرت پسر خود جهانگیر را پیش او روانه داشت، و خوبش بدفع امرای گردن کُش ماوراء النهر مشغول و طرفداران امیر حسین را سرکوبی کرد.

امیر حسین در این تاریخ در حوالی قرشی با سپاهیان مهیا منتظر یافتن فرصت برای حمله به تیمور بود، چنانکه بین تیمور و امیر حسین در سال ۷۶۹ اتفاق افتاد، و امیر تیمور بسهولت لشکریان امیر حسین را منهزم نمود. و امیر حسین از این شکست سخت تنگدل شد؛ و آزار امرای خود برداشت، و رشته کار او از هم گسیخت. بهین جهت از علماء و مشایخ خجند و تاشکند خواست که بین او و امیر تیمور شفاعت کنند، و کار نزاع را بصلح و صفا مبدل سازند، امیر تیمور این وساطت را پذیرفت و با وجود سرکشی لشکریان طرفین در سال ۷۶۹ تیمور و امیر حسین بار دیگر صلح کردند. تیمور در کُش مقیم شد و امیر حسین بچنان بدخشان رفت.

چندی پس از قرار مصالحه امیر تیمور و امیر حسین همراهی یکدیگر
 محاصره کابل رفتند و بعضی از امرای باغی را که محصار آنجا پناهنده
 شده بودند ، سرکوبی کردند . سپس از آنجا مراجعت نمودند . محاصره المنج
 پراختند ، در این ضمن خبر رسید که لشکریان مغول بهاراء النهر آمده
 اند ، امیر حسین تیمور را بخاری ایشان فرستاد ، و خود نیز از عقب وانه
 شد ، مغول بواسطه بروز نفق در میان ایشان منهزم شدند ، و امیر حسین
 تیمور را با پسر خرد جهان ملک سرکوبی پادشاه بدخشان روانه
 نمود ، و ایشان آن مهم را کفایت کرده بسالی سرای بخمدت امیر
 حسین رسیدند .

در این مدت باز جماعتی از امرای امیر حسین بسعایت امیر تیمور
 پرداختند . چون امیر تیمور از این مقدمه اطلاع یافت . بامیر حسین
 بدکاف شد ، و در این نوبت بین تیمور و حسین کار رقابت بجائی
 رسید که بتدریج اختلاف به نزاع مبدل گشت ، و تیمور این دفعه
 برای آن که بکلی از جانب امیر حسین راحت شود . در صدد دفع قطعی
 او برآمد ، و امیر حسین در قلعه ای متحصن گردید ، و از امیر تیمور
 تقاضا کرد که او را بجزای امان دهد ، تا زیارت بیت الله رود امیر
 تیمور باو امان داد ولی امیر حسین بقول او اعتماد نکرد ، و از قلعه
 بگریخت و دستگیر شد .

امیر تیمور امیر حسین را با همراهانش بخمدت خود آورد . و جمیع
 ایشان بدست امرای تیموری در رمضان سال ۷۷۱ بقتل رسیدند . و
 این واقعه مقدمه استقلال کار امیر تیمور و ابتدای سلطنت او محسوب میشد



جلوس امیر تیمور در رمضان سال ۷۷۱

امیر تیمور بمساعدت امراء و سادات ماوراء النهر و اعیان الس جغتای و آراس در بلخ تاجگذاری کرد و از آنجا بسمرقند آمد. و آن شهر را پایتخت خود قرار داد، و خود را صاحب قران نامید.

تیمور از این تاریخ سه منظور مهمرا بقصد خویش قرار داد:

۱- تسخیر جمیع بلاد ما وراء النهر و خوارزم و قلاعی که هنوز الس جغتای و جوجی داشتند

۲- اشاعه مذهب اسلام.

۳- فتح ممالك چنگیزی.

فقط در عمر خویش بتسخیر چین موفق نشد. از چنگیز خونخوارتر و بواسطه عدم کفایت و اداره امور مملکتی طرف مقایسه با او نیست. امیر تیمور از سال ۷۷۱ تا سال ۷۸۲ چهار حمله بخوارزم کرد و مقصود او تصرف آن نواحی بود.

در این تاریخ خوارزم در دست حسین صوفی قنقرات بود. در سال ۷۷۴ که حسین مرد. تیمور بپسرش یوسف صلح کرد. ولی در سال ۷۸۱ لشکر بدانحدود کشید. خوارزم را جزء متصرفات خود قرار داد. و اورا گند را با خاک یکسان نمود.

در سال ۷۷۶ بخمال فتح مغولستان افتاد. بدینجهت اول متوجه کاشغر شده، آرا ضمیمه متصرفات خود نمود. و در همین محل بود که پسر او جهانگیر وفات یافت.

حکومت کاشغر در این تاریخ بایشخصی بود بنام قمرالدین و این شخص از تیمور شکست خورد. و تیمور پس از دست یافتن بر او، بپاراء النهر

برگشت و خرد را به پای حمله بایران کرد.

یورش امیر تیمور بایران از سال ۷۸۳ شروع میشود. و در این موقع ایران در دست چهار سلسله بوده است

۱- آل کرت - لطانی که معاصر تیمور بود. غیاث الدین است. که در سال ۷۸۳ بدست تیمور کشته شد.

۲- سلسله سربداران - امیری که از این سلسله معاصر تیمور بود. خواجه علی مؤید میباشد، که در جنگ با امیر ولی از امیر تیمور کمک خواست. و تیمور او را یاری نمود. و چون امیر ولی بدست امیر تیمور شکست خورد، خواجه علی مؤید هم نیز مطیع تیمور گردید.

۳- سلسله آل مظفر - که شاه شجاع، (بن العابدین، قطب الدین، سلطان اویس، شاه یحیی و شاه منصور از این سلسله معاصر امیر تیمور بوده اند.

۴- امرای ابلخانی و امیری - که از این طایفه با امیر تیمور معاصر بوده است، سلطان احمد میباشد.

لشگرکشی اول تیمور بایران در سال ۷۸۲

امیر تیمور پس از تسخیر ممالك متعلق بارس جغتای و جوجی، به انجام خیال دیرینه خود، که فتح ایران اود برداخت. و در تابستان سال ۷۸۲ پسر خود امیرانشاه را که چهارده سال بیش نداشت. با عده ای از لشکریان خویش، بطرف خراسان فرستاد، میرانشاه از جیحون گذشت. و زمستان را در حدود بلخ اقامت نمود، چون زمستان سپری گشت. امیر تیمور نیز باو ملحق گردید. در سرخس ملک محمد پسر ملک موزالدین کرت به پناه امیر تیمور درآمد. امیر تیمور مقدم او را محترم داشت، و بسوی هرات حرکت کرد تا آن

شهر را از دست ملك غياث الدين ، كه نسبت با مير تيمور از در طغيان در آمده بود بگيرد .

امير تيمور در اواخر سال ۸۷۲ پوشنچ را بگرفت ، و محاصره هرات پرداخت . اما شهر هرات بواسطه استحکام بارو و حصار هايي كه ملوك كرت در اطراف آن كشيده بودند ، باوجود كوشش و كوشش امير تيمور مسخر آن پادشاه نشد . و ملك غياث الدين مقاومتی سخت كرد . اما بالاخره چون ديد از عهده تيمور برنمی آيد . ما در خود را با پسرش موسوم به پير محمد و يکی از امرای مازندران كه در خدمت او بود بشفاعت پيش امير تيمور فرستاد . و امير تيمور ايشان را با احترام تمام پذيرفت . و قرار داد كه ملك غياث الدين از هرات برون آمده شهر را تسليم كند . و بدین ترتيب ملك غياث الدين در محرم ۷۸۳ تسليم امير تيمور شد . و تيمور هرات را بگرفت ، و حصار آنرا خراب كرد . و آن شهر را يکی از امرای خود سپرد . و بسوی نيشابور حرکت نمود . در خراسان علی بيك جانی قربانی حاکم ابيورث و خواجه علی مؤيد سر بداري بخمدت او رسيدند . امير تيمور از آنجا بقصد سرکونی امير ولی كه در خراسان شهابي و حدود جرجان حرمت زياد حاصل کرده بود رفت . امير ولی چون تاب مقاومت نداشت فرار نمود . امير تيمور فرستاده پيش او روانه كرد و او را با طاعت خود خواند . و امير ولی تسليم شد .

تيمور پس از اين فتوحات . براي گذراندن زمستان بها و راه الزهر . رگشت و در نزديکی بخارا مقيم شد .



لشکر کشی دوم امیر تیمور بایران در سال ۷۸۴

بعد از مراجعت امیر تیمور بامراء النهر علی بیک جانی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتحاد کردند، و مصمم حمله بسبزوار و بر انداختن خواجه علی مؤید گردیدند. خواجه علی که خود را تحت حمایت امیر تیمور قرار داده بود قصدی پیش او فرستاد. و اتفاق علی بیک جانی قربانی و امیر ولی را با اطلاع او رسانید. امیر تیمور در آخر زمستان ۷۸۴ از جیحون عبور کرده، بخراسان آمد. و قلعه کلات را که پناهگاه مستحکم علی بیک بود محاصره نمود. و چون چند روز با اتباع علی بیک جنگ کرد. علی بیک از در عجز آمد و تسلیم امیر تیمور شد. ولی روزی چند نگذشت که از امیر مزبور اجازه گرفت تا بداخل قلعه رفته، زمین و یراق اسب خود را بیاورد. و چون داخل حصار شد. تعمیر رخنه های حصا و مشغول شد و مجدداً اظهار مخالفت نمود. امیر تیمور نیز در مقابل قلعه کلات قلعه قهقهه را تسخیر نموده، مستحکم کرد و راه کلات را محصور نمود. و خود بطرف ترشیز رفت و قلعه آنرا انگرفت. و در همین اوقات بود که شاه شجاع مکتوب معروف خود را در توصیه فرزندان خویش بامیر تیمور پیش او فرستاد. و امیر تیمور بآب جواب قبول داد.

پس از تسخیر ترشیز امیر تیمور متوجه مازندران شد، تا کار امیر ولی را یکسره کند. و در ضمن همین مسافرت یکی از امراء تیمور، علی بیک جانی قربانی را دستگیر کرده، بخدمت امیر تیمور فرستاد. و امیر تیمور او را با ملک غیاث الدین و بقیه شاهزادگان خاندان کرت بامراء النهر فرستاد و کمی بعد جمیع ایشان را در آن دیار بقتل رسانید.

چون امیر ولی، بعد از حرکت تیمور بجانب مازندران از چلری او

فرار کرد. امیر تیمور بهار واء النهر مراجعت نمود، ولی جرجان مرکز امیر ولی تصرف او در آمده بود. و امیر ولی بتبریز و خلخال گریخت و بعد ها در آنجا بامر تیمور گشته شد.

لشگر کشی سوم امیر تیمور بایران در سال ۷۸۵

پس از مراجعت امیر تیمور بهار واء النهر، جماعتی از مردم غور بر حکمرانی که تیمور در آن حدود گذارده بود شوریدند. تیمور بدفع ایشان عازم هرات شد. در این سفر تیمور هرات و سیستان را مجدداً مسخر کرد. و جمعی کثیر از مردم آن حدود را یکشت. و چون این نواخی مسخر او گردید بقندهار سفر کرد، و آن شهر را مسخر خود ساخت. و حکومت آنرا بیکي از امرای خویش داد، و بهار واء النهر برگشت. در این اوقات خبر رسید که امیر ولی بار دیگر در حدود استراباد ظاهر شده و در صدد بدست آوردن ولایات از دست رفته خود میباشد.

امیر تیمور در سال ۸۷۶ ببلخ آمد. و در آنجا دختر سلطان اویس را که خواستگاری کرده بود پیش او آوردند. و امیر تیمور آن دختر را بنواده خود پیر محمد باذراج داد. و از آنجا بخدود کبود حجامه یعنی ولایت اشرف حالیه حرکت کرد، و با لشکریان امیر ولی رو برو شد. امیر ولی در حمله اول شکست یافته و گریخت. و امیر تیمور حکومت جرجان را بیکي از نزدیکان خود واگذار کرد. و زمستان را در حدود استراباد مانده، در بهار بطرف سلطانیه حرکت نمود. علت حرکت او اختلافاتی بود که بین امرای سلطان احمد جلایر و ظهور امیر مقتدری مثل عادل پیش آمده بود و موقع را برای دخالت امیر تیمور مساعد کرد.

یورش سه ساله (۷۸۸ - ۷۹۰)

در موقعی که امیر تیمور در بیلاق مشغول بود. خبر رسید که تفتش خان پادشاه دشت قبیچاق که تا این تاریخ با امیر تیمور در عالم صلح و صفا سر میکرد ، و در لشکر ککشی هائی که به روسیه کرد ، امیر تیمور با او مساعدت داشت ؛ از راه در بند قفقاز لشگری مفصل بآذربایجان فرستاده و تا نزدیکی تبریز ناخته است . و از طرف دیگر امیر ولی که از جلو امیر تیمور بخلخال گریخته بود در این سر زمین با یکی از امرای آنحدود متفق شده و ایشان نیز از طرف خلخال بتبریز حمله کرده اند .

لشکریان تفتش خان بالاخره تبریز را گرفتند . و امیر ولی بخلخال گریخت . وصول این خبر امیر تیمور را بر آن داشت که در سال ۷۸۸ جمعی از امرای خود را در ماوراءالنهر بگذارده ، و خود از رود جیحون به خراسان حرکت کند .

امیر تیمور ابتدا از راه سمنان بفیروز کوه آمد . و در این محل عده از بزرگان مازندران بخدمت او رسیده ، و اطاعت آن امیر را قبول کردند و سپس امیر تیمور از فیروز کوه عازم بلاد ارک و چک گردید . و بروج و خرم آباد را قتل و غارت کرد . و حکمران لر کوچک که در این تاریخ ملک عزالدین حسین بود تابع امیر تیمور شد . و در این واقعه جمعی از امرای امیر تیمور بقتل رسیدند ، که از جمله ایشان یکی خواجه علی مؤید سردارای آخرین امیر این سلسله بود .

پس از فتح لرستان امیر تیمور شنید که عادل آقا در حدود زنجان اقتدار فوق العاده بهرسانیده ، و چرن در این تاریخ سلطان احمد جلایر از بغداد عازم تبریز شده بود . امیر تیمور عادل آقا را به

خدمت خود خواست ، و پسر خود میرانشاه را روانه تبریز کرد .
 سلطان احمد جلایر بعد از دو هفته اقامت در تبریز چون تاب
 مقاومت لشکریان میرانشاه را نداشت ببغداد گریخت . و در همین تاریخ
 چون بعضی از امرا از استبداد عادل آقا شکایت کردند . امیر تیمور نیز
 او را بکشت و امیر ولی هم بدست رفیق خلخالی خود بقتل رسید . و
 تیمور از ثبات این دو نفر آسوده خاطر شد . و زمستان را در تبریز ماند ،
 و بهار از طرف مرند بنخجوان رفت . و بنخجوان و قارص را گرفته
 عازم قفلیس شد . و پادشاه مکرر جستان را که باکرات نام داشت اسیر
 کرد ، و او را بقبول اسلام مجبور نمود . چون باکرات اسلام آورد ،
 امیر تیمور سلطنت کر جستان را تکامل داد . و بطرف شروان حرکت
 کرد . و امیر آن ولایت را که از سلسله معروف شروانشاهیان بود ،
 مطیع خود ساخت . و از این نقطه عازم حرکت بطرف دشت قبچاق شد .
 در بهار سال ۷۸۹ تغمش خان ، با لشکری فراوان بجای گیری تیمور آمد .
 امیر تیمور چند نفر از سر داران خود را برای مقابله با او بطرف در بند
 فرستاد . و تغمش نزدیک بود که این سپاهرا منهزم گرداند . ولی
 میرانشاه پسر امیر تیمور ، بزودی کمک ایشان رسید و لشکریان تغمش
 را مغلوب کرد . و اسرائی از آن بدست آورد ولی امیر تیمور امرای
 آن لشکر را با احترام پیش تغمش خان فرستاد . و باو پیغام
 داد که چون بین ما حقوق پدر و فرزندی ثابت است می باید بر همان
 عهد و پیمان قدیم ثابت باشیم . و تو نیز دیگر برامثال این حرکات اقدام
 نمائی . پس از این کار از شروان بر گشت و بسوی باغزید و بلاد روم
 سرازیر گردید .

باغزید و موصل و دبار بکر در این تاریخ در تصرف ترکمانان
 قرا قویلبو یعنی قرا محمد و برادرش بایرام خواجه بود . و ایشان بعد

از خدمتی که در جنگ این سلطان احمد جلایر و عادل آقا سلطان مزبور کرده بودند . در این حدود قدرت فرق العاده داشتند . و امیر تیمور قرا محمد ترکان را شکست داد . و دامنه پیش رفت خود را تا حدود ارزنة لروم گشاید . و بلاد مهم آن حدود مخصوصاً قلعه وان را گرفت . و بآذربایجان برگشت ، و پس از تسخیر حدود خنوی و سلیمان عارم کردستان شد ، و این تاریخ مقارن بود با سال آخر سلطنت زین العابدین بن مظفر امیر تیمور از همدان سلطان زین العابدین پیغام داد ، که چون شاه شجاع او را با امیر تیمور سپرده ، باید بخدمت امیر گورکانی شتابد . سلطان زین العابدین پیغام امیر تیمور اعتنائی نکرد . و تیمور در شوال ۷۸۹ از همدان با صفهان آمد . و در همین موقع اصفهان را بگرفت و قتل عام کرد . و قریب ۷۰ هزار نفر از مردم اصفهان در این واقعه بقتل رسید .

امیر تیمور بعد از قتل عام اصفهان بشیراز حرکت نمود . و سلطنت آل مظفر را بین شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابوالاسحق پس سلطان ابویس تقسیم کرد . و بعلت انقلاباتی که در حدود ماوراءالنهر پیش آمده بود نتوانست بیش از این در ایران بماند و بعجله به ماوراءالنهر برگشت .

جنگ امیر تیمور با تغتمش خان در سال ۷۹۰

تغتمش خان بعد از آنکه از طرف در آمد قفقاز نتوانست حریف امیر تیمور بشود . با قراالدین حاکم کاشغر که چند بار از امیر تیمور شکست خورده بود ، اتحاد کرد . و قرار شد که تغتمش از طرف دشت قبیچاق ، و قراالدین از طرف کاشغر ، ماوراءالنهر حمله کنند .

لشکریان متفقین از جیحون گذشتند . و با امرای امیر تیمور مشغول زدو خورد شدند . ولی ابتدا حریف لشکریان امیر تیمور نگردیدند . ناچار از طرف دیگر راه خود را برگردانیده ، بسمت قلعه اندیجین از قلاع فرشانه هجرم بردند . و یکی از امرای تیموری را مغلوب کرده آن قلعه را محصور ساختند . لشکریان امیر تیمور بواسطه قلت عدد بیشتر منهزم شدند . و چون عده از میاهیان تگتمش نیز از خوارزم بنزدیکی بخارا رسیدند . وحشت غربی سراسر هاوراء لنهر را بگرفت . و این وقایع تمام در موقعی اتفاق افتاد که امیر تیمور در شیراز بود .

امیر مزبور بجهله از راه یزد بسمرقند آمد . و در آخر محرم سال ۷۹۰ بسمرقند رسید . و بجهله امرای خود را جمع آوری نموده و عازم جلاگیری از پیشرفت سپاه تگتمش خان گردید . لشکریان تگتمش چون از ورود امیر تیمور مسبق شدند فرار کردند . و امیر تیمور مجدداً تسخیر خوارزم که شوریده بود رفت و این دفعه چنان خوارزم را زیر و رو کرد ، که در مدت دو سال احدی در آن نقطه ساکن نبود . ولی عاقبت تیمور در سال ۷۹۳ امر بجمعیر آن داد .

پس ارتسخ خوارزم امیر تیمور پسر کوئی امرای دیگر که شوریده بودند برداخت در ابتدای جلازس خود برای آنکه سلطنت اسمی الس جغتای را از بین نبرد ، یکی از شاهزادگان این طایفه را که سیور قتمش نام داشت بخانی انتخاب کرد . این سیور قتمش تا سال ۷۹۰ بمقام خانی باقی بود . و چون در این تاریخ امیر تیمور پسر اوسلطان محمود را همین عنوان انتخاب کرد . در آخر سال ۷۹۰ تگتمش خان با لشکر دیگری بسر کوئی امیر تیمور آمد . و این دفعه تا زرنوق نزدیکی بخارا پیش آمد . امیر تیمور بجلاگیری او رفت . و در ماه صفر ۷۹۱ پیش قراولان لشکر تگتمش را شکست فاحش داد . و تگتمش خان را در دیگر دست قبیچاق گریخت . چون امیر

تیمور از این بابت آوده خاطر شد و شنید که در خراسان بعضی از طرفداران سرمداری و امرای جانی قربانی شورش کردند. امیر تیمور میرانشاهرا برای دفع این فتنه بخراسان فرستاد. و خود بسمر قند برگشت.

میرانشاه باغیان را سرگونی نمود. و شهر طوس را بگرفت و در همان سال بسمرقند بخدمت پدر برگشت. تیمور مدت ۲ سال و کسری در حوالی شمال قفقازیه با لشکریان نغمش خان مشغول زد و خورد بود، تا بالاخره در حوالی رود اترک او را شکستی عظیم داد. نغمش خان بطرف دشت قبیق گریخت. و تیموریس از این فتح در سال ۷۹۳ بسمر قند برگشت و زمستان آن سال را در آن شهر ماند، و چون زمستان گذشت. در آخر سال ۷۹۳ مهابای فتح بقیه ممالک ایران و عراق گردید.

بورش پنج ساله (۷۹۳ - ۷۹۷) - امیر تیمور در اواخر سال ۷۹۳ از جیحون بگذشت و بخراسان آمد. و چون در راه مریض شد، مدتی حرکت او بتعویق افتاد. بالاخره بعد از آنکه بهبودی حاصل کرد. به استرآباد و حدود مازندران لشکر کشید. و چون بعضی از سادات مازندران، سر از خدمت امیر گورکائی باز زده بودند. تیمور عازم آمل شد. و سادات مزبور را قلع و قمع کرد. و در محرم سال ۷۹۵ وارد ساری شد. و از آنجا به ری آمد. و پیر محمد را بعنوان پیش قراولی بعراق فرستاد. و خود از راه قزوین و سلطانیه بکردستان و لرستان رفت و در لرستان ملک عزالدین را که در غیاب امیر تیمور سر از فرمان او پیچده بود، مغلوب و منهزم کرد. و در همین ناحیه بود که پیر محمد به لشکریان امیر تیمور پیوست. و چون امیر تیمور از تاخت و تازهای شاه منصور مظفر مسبق شد. عازم فارس گردید. و با شاه منصور جنگ کرد. بالاخره سلسله آل مظفر را در سال ۷۹۷ بر انداخت. و حکومت شیراز را بپسر خویش عمر شیخ را گذار کرد.

در موقعی که امیر تیمور در لرستان و فارس بود، قاصدی پیش سلطان احمد جلایر بغداد فرستاد و او نسبت به آن امیر اظهار اطاعت نکرد. همین امر باعث غضب امیر گورکانی شد. بنا براین از شیراز به همدان آمد. و عازم تسخیر عراق عرب گردید. و قبل از حرکت بعراق عرب حکومت آذر، بایجان و اران و گرجستان را تا حدود دربند قفقاز به به پسر خود معزالدین امیرانشاه وا گذاشت.

امیر تیمور در ماه شوال ۷۹۵ وارد عراق عرب گردید. و در همین کرمانا، قشون سلطان احمد جلایر پیچید. و با اینکه سلطان احمد رشادت بسیار بخرج داد. حریف امیر تیمور نشد. ناچار بگریخت. و امیر تیمور بغداد را بگرفت، و مدت دوماه در آن شهر هیش و عشرت پرداخت. و چون شنید که حاکم قلعه تکریت از قلاع شمالی بغداد بین آن شهر و موصل از تسلیم قلعه، ناوا با دارد، و قلعه مزبور بواسطه استحکام مدتهاست مسخر نشده، شخصاً عازم آن طرف شد و در محرم ۷۹۶ تکریت را محاصره نمود و عاقبت بعد از زحمات زیاد در حصار تکریت رخنه کرد و آن قلعه را مسخر خود ساخت، و حصار آن را خراب کرد. سپس از تکریت عازم دیاربکر رها شد. و بالاخره این دو ناحیه را نیز مسخر کرد.

در موقعی تیمور عازم دیاربکر بود پسر او عمر شیخ والی شبراز بحکم پدر عازم اردو شد. و در موقعی که از کردستان عبور میگردد در پای یکی از قلاع آن سر زمین، از دست ساکنین قلعه تیری خورد، و هلاک شد. و این قضیه فرق العاده امیر تیمور را متألم نمود. ولی چون در همین تاریخ از خراسان خبر رسید که پسر دیگرش شاهرخ صاحب فرزندی بنام محمد شده تا اندازه رفع تألم او گردید. و او را بالغ بیک موسوم گردانید. و حکومت فارس را به پسر بزرگ عمر شیخ یعنی پیر محمد

واگذشت . و در ۲۳ جمادی الاخری ۷۹۶ زدیبار بگر حرکت نموده بمراق عرب مراجعت نمود ، ولی چون در این نقاط شنید که اوضاع حدود آذر بایخن بمناسبت تعرض پسران قرا محمد ترکمان قرین آرامش و سکونت نیست بسر کربنی او رفت و او را منہزم کرد . در همین موقع بود که ناو خبر رسید که سلطان احمد جلایر از غیاب امیر تیمور استفاده کرده حاکمی گه از طرف او در بغداد معین شده بود رائده و خود مجدداً بغداد تسلط یافته است .

امیر تیمور پس از مدتی تاخت و تاز در اران و گرجستان در اواخر سال ۷۹۶ عازم سرکربنی سلطان احمد جلایر گردید . سلطان احمد پس از شکستی که از امیر تیمور خورده بود بحلب و دمشق رفته و از آنجا قاهره بخیمت سلطان مصر رسید ، و از او بر ایمی جنک با امیر تیمور کمک گرفت .

بادشاه مصر عده ای از سپاهیان خود را همراه سلطان احمد کرد . و او را بحلب فرستاد . ولی چون سلطان احمد خبر شد که امیر تیمور بگرجستان رفته ، سپاهیان مصری را بر گرداند و خود بشخصه ببغداد آمد . و در سال ۷۹۷ سلطنت بغداد را مجدداً در دست گرفت ، و حاکمی که از طرف امیر تیمور ، در آن شهر بود بشوشت گریخت در موقعی که امیر تیمور ، عازم حرکت بطرف بغداد بود . خبر رسید ، که لشکریان آغتمش خان ، که ابتدا خیال داشتند از راه در بند قفقاز بایران حمله کنند ، و بواسطه حضور امیر تیمور در آن حدود جرئت اینکار را نکردند ، و ماوراءالنهر دست اندازی نمودند . بنابراین این امیر تیمور حرکت بطرف بغداد را ترک گفت . و عازم شد ، که بدشت قبچاق حمله کند . و همین جهت در جمادی الاولی ۷۹۷ از طریق در بند قفقاز بطرف دشت قبچاق رفت . و در این لشکر کشی امیر تیمور

دامنه پیشرفت خود را توسعه داده ، وارد دشت روسیه جنوبی شد . و پس از آنکه لشکریان لغتمش خان را در حدود رود خانه گرگان شکست سخت داد . و ایشان را منهزم نمود . بغارت و تاراج دشت قبیچاق پرداخت . و همچنین نواحی جنوبی روسیه را بباد چپاول داد . و جمیع قلاع سر راه را از هشت ترخان تا مسکو غارت کرد . و حتی شهر مسکو را نیز بباد چپاول داد . و قریب یکسال سراسر آنجا و دراز برور و کره پس از این فتح نمایان در شوال ۷۹۸ بسمرقند برگشت . و زمستان را در سمرقند ماند و پسر خود شاهرخ را نامزد حکومت هرات و خراسان کرد . شاهرخ در سال ۷۹۹ بقر حکمرانی خود حرکت کرد . و از این تاریخ ببعد خراسان و هرات در تحت فرمان شاهرخ و فرزندان او قرین سکونت و آرامش گردیدند . و شاهرخ که مردی سلیم و عادل بود . در مدت حکومت خود اساس تمدن درخشان دوره اخیری تیموری را ریخت ، و هرات و سایر بلاد دیگر خراسان که بعد از ملوک کرت در منتهای ذلت سربو کردند مجدداً روبه آبادی و رونق گذاشت .

فتح هندوستان (۸۰۰ - ۸۰۱) - بشرحی که سابقاً اشاره کردیم ، امیر تیمور حکومت قند هار و کابل و غزنین را بنواد ، خود پیر محمد جهانگیر را گذاشت . و پیر محمد برای آن که وسعت قلمرو خود را توسعه دهد ، از شط سند گذشت وارد آن جا که گردید . و با امرای سلاطین دهلی که در این حدود بودند بجنگ پرداخت ، و شهر مولتان را پس از شش ماه محاصره بگرفت .

سلطنت هندوستان غربی یعنی بلاد مسلمان نشین سند و دهلی از بعد از انقراض سلسله غوریان ، بدست یکمده از غلامان ایشان اداره میشد و این سلسله ها بترتیب فرمانان هجوم امیر تیمور بقرار ذیلند :

۱- سلسله شمسیه - اولاد شمس الدین التمش که خود از غلامان قطب الدین

آریك بود . از ۶۰۷ تا ۶۸۶ .

۲ - سلسله امرای خلیج - از ۶۸۹ تا ۷۲۰ .

۳ - سلسله تغلقیه - که مؤسس آن غیاث الدین محمد بن تغلق ملقب به تغلق شاه بود و این سلسله را در سال ۷۲۰ تشکیل داد .
 اقرن حمله بر محمد جهانگیر بسند حکومت آن نواحی در دست چند نفر از امرای پیروز شاه سمین امیر سلسله خلیجی (۷۰۰ - ۷۰۲) بود . و این امرای پس از فوت پیروز شاه برای خود ترتیب دستگاه مستقلی در بلاد سند داد .

در ایامی که پیر محمد در سند بود . امیر تیمور نیز از مارواء النهر بانطرف حرکت کرد . و در سفر ۸۰۱ باردوی پیر محمد ملحق شد و پس از مدتی اقامت در جلگه سند مصمم تسخیر هندوستان گردید .
 از امرای خلیجی کسی که معاصر امیر تیمور در هندوستان بود سلطان محمود شاه است که در ۷۹۵ بجای اسکندر شاه سمین جانشین پیروز شاه بر امارت جلوس کرده بود . امرای سلطان محمود مخصوصاً یکی از ایشان که ملقب نامداشت و از امرای قسیم پیروز شاه بود از آنکبر حاضر بقبول اطاعت امیر تیمور نشد و تصمیم گرفت که جلوی لشکر او را بگیرد . امیر تیمور در جلگه سند قشون خود را بسه قسمت تقسیم کرد . و از سه طرف عازم تسخیر دلی گردید . و پس از جنگی که در ربیع الثانی ۸۰۱ اتفاق افتاد قشون او مظفر شده و سیدیهان ملقب منهزم گردیدند . و در هشتم ربیع الاخر بمحود شهر دهلی رسید و آن شهر را تسخیر نمود و بباد غارت داد . عاقبت امرای هندوستان همه بخدمت امیر تیمور آمده قبول فرمان او را کردند و بنام او و پیر محمد خطبه خواندند و سکه زدند . امیر تیمور پس از غارت هندستان باغنائم بسیار و زیاده بسمر قند برگشت . و سلطنت هندوستان بکاکان در خاندان تغلقی

باقی گذاشت .

تیمور پس از مراجعت بسمر قند مدتی را در ماوراء النهر گذراند و چون در این ایام یبر شده بود بیشتر کارهای ممالك مفتوحه را به پسران و نوادگان خود وا گذاشت و مخصوصاً میران شاء که وارث ممالك سابق هلاکو ، یعنی قسمت ایران غربی و مرکزی واران و گرجستان و عراق عرب شده بود در این نواحی یسرگونی مخالفین اشتغال داشت .

یورش ۷ ساله (۸۰۱ - ۸۰۷) تنها حریف زورمندی که امیر تیمور ، چنانکه باید او را مغلوب نکرده بود و حدود شمالی ماوراء النهر مانع حرکت امیر تیمور برای قلع قمع او شده بود ؛ سلطان احمد جلایر بود که بشرح مذکور در فوق بار دیگر بغداد را بتصرف در آورد . و در آنجا حکومت میکرد و بعلاوه در غیاب امیر تیمور ، عده ای از مردم بغداد را بسختی کشته بود و نیز پادشاه گرجستان را بمخالفت امیر تیمور تحریک میکرد . و چون امیرانشاه در این تاریخ اختلال دماغ پیدا کرده بود و قابل آنکه حریف سلطان احمد جلایر و مخالفین دیگر شود نبود . باین جهت امیر تیمور پس از ۶ ماه که از فتح هندوستان گذشت ، عازم حرکت بطرف ایران گردید و بخراسان آمده ، از طریق بسطام و ری و مازندران بسوی آذر بایجان روان شد و زمستان را در قرا باغ ایران گذراند ، و در این نقطه شنید که جانشین تغتمش خان که امیر تیمور او را برمسند خانی نشانده بود فوت کرده . و مردم دشت قبچاق بمخالفت امیر تیمور قیام نموده اند . و همچنین پادشاه مصر را دبار بکر را پیدش گرفته است .

امیر تیمور بعد از یکماه اقامت در قرا باغ عازم عراق عرب گردید . و امرای او بسیاری از قلاع عراق عرب را که تعلق بسطان احمد جلایر داشت تسخیر کردند . و قبل از آنکه تیمور نیز بنزدیکی بغداد برسد ، سلطان احمد جلایر دروازه های بغداد را بروی ایشان بست و ضمناً با

دادن رشوه چند نفر از امرای تیموری را با خود همدست کرد . و یکده از ایشان را نیز بحیله دستگیر نموده بقتل رسانید . و بعلاوه در عرض یکم هفته قریب ۱۷ نفر از ارباب دولت خود را که نسبت به ایشان ظنین بود بکشت . و حال او تغییر یافت و در قصری منزوی شد و چون از حرکت امیر تیمور مسبوق گردید ، بقرا یوسف ترکان متوسل شد . و در آخر سال ۸۰۲ بدیار بکر پیش او رفت . امیر تیمور به تعقیب ایشان عازم سیواس گردید . قرا یوسف و سلطان احمد جلایر هر دو فرار کرده ، ابلااد روم رفتند و به پناه بایزید خان سلطان عثمانی در آمدند .

سلطنت مصر در این تاریخ در دست يك سلسله از مهالیک بود که ایشان را مهالیک فرجی می گفتند . و آخرین ایشان در سال ۸۰۱ وفات یافت و پسرش جانشین او گردید . و مقارن حمله تیمور بشام سلطنت مصر در دست این شخص بود . امیر تیمور فرستاده پیش او روانه داشت ، و او را تکلیف طاعت خود نمود . ولی پادشاه مصر فرستاده تیمور را حبس کرد . و چون این خبر را بتیمور دادند مصمم فتح شام گردید . در اوایل ۸۰۳ عازم حلب شد . و در اندک مدت حلب و حمص و حمص و بعلبک را بیاد غارت داد . و از آنجا عازم دمشق گردید . و در نزدیکی حلب چند نفر به تحریک سلطان مصر مأمور قتل تیمور شده بودند . ولی در انجام نقشه خود موفق نیامده دستگیر و مقتول گردیدند . امیر تیمور از شدت غضب دمشق را تسخیر کرده حکم قتل عام آنرا داد . و پس از زیر و رو کردن آن شهر علی رغم سلطان مصر بنام خود خطبه خواند . و یکده از سپاهیان او سواحل شامرا مسخر کرده ، تا جنوب عکا پیش راندند . بعد از تسخیر شام ، امیر تیمور متوجه کثودن قلاع محکم الجریزه شد .

ابتدا نصیبین را محاصره کرد . و بعد از تسخیر آن نقطه عازم هاربین گردید . و از مازاین جمعی از امرای خود را محاصره بغداد که هنوز در دست سلطان احمد جلایر بود فرستاد . حاکی که از جانب سلطان احمد جلایر در بغداد بوه در مقابل قشون تیمور سخت مقاومت کرد . و فرمانده ایشان پیغام داد که سلطان احمد بمن دستور داده است که دوازده^۹های شهر را جز بروی امیر تیمور ، بروی دیگری نگشایم .

سرداران امیر تیمور این مطلب را موصول ، بامیر خود پیغام دادند . و امیر تیمور از موصل عازم بغداد شد . و آن شهر را در محاصره گرفت . چهل روز محصورین مقاومت کردند . و چرت در شهر قحطی روی داد و بای مقاومت شهریان در بایدهایی ست گردید ، ناچار از دفاع دست باز داشتند . و امیر تیمور در ذیقعد سال ۸۰۳ ببلخه وارد بغداد شد . و حکم بقتل عام جمیع مردم آن شهر داد و بقشون خود امر کرد که هر يك نفر يك سر بحضور او بیاورند . و ایشان نیز چنان کردند . جمیع ابنیه بغداد را جز بعضی مساجد و مدارس زیر و رو کردند . و باندازه در بغداد کشتار شد که بعد از یکی دو روز هوای آن دوچار عفونت زیادی گردید . و امیر تیمور بهمین جهت نتوانست در بغداد اقامت نماید ، ناچار آن شهر را ترك گفته ، عازم تبریز شد . امیر تیمور پس از مدتی اقامت در تبریز ؛ بمحدود نخجوان و قرا باغ حرکت کرد . و در ربیع الآخر ۸۰۴ در یکی از بلاد اران مقیم شد . و در این حدود بود که یکی از پسران او که از فتح قلاع مغولستان برگشته بود ؛ بانحیف و هالبا بخدمت پدر آمد ، و امیر تیمور بورود او جشن شادی گرفت .

بعد از حرکت امیر تیمور سلطان احمد جلایر بار دیگر ببغداد آمد

و شروع بنعمیر آن شهر و تجرید باروهاي بان تخت قدیم خود گره .
 امیر تیمور سرعت بعضی از سرداران خود را از راه لرستان و
 خروستان و کردستان روانه بغداد نمود . و غرض او از این حرکت
 قشون بیشتر قطع روابط سلطان احمد جلایر با این ولایت و بستن
 راه آذوقه بر او بود . چون سلطان احمد جلایر کار را بر خود سخت دید
 و یکی از سرداران امیر تیمور ببغداد نزدیک شده بود . شهر را ترك گفت
 و فرار كرد . و عراقی عرب مجدداً در تصرف لشکریان تیموری درآمد
 جنگ آنقره (در ۸۰۲) - در زمانی كه امیر تیمور در شام
 مشغول ناخت و تاز بود . سلطان عثمانی با یزید خان اول (۷۹۲ -
 ۸۰۵) سیمین سلطان سلسله تركان عثمانی كه از مشاهیر سلاطین
 آل عثمان است و تا این تاریخ فتوحات بسیار كرده و بسیاری از بلاد
 آناتولی (آسیای صغیر) را تصرف خود در آورده بود ، و همین سبب
 بلقب ایلمارم (برق) ملقب گردید . بتجريك سلطان احمد جلایر و قرا
 یوسف تركان لشكر آذربایجان كشید . و آن سر زمین را در
 غیاب امیر تیمور تسخیر كرد . و حكومت آن نقطه را بیکی از امرای
 محلی سپرده مراجعت نمود .

بعد از مراجعت امیر تیمور از جنگ شام ، امیر مزبور از این حرکت
 سلطان عثمانی بی نهایت غضبناك گردید و از طرفی دیگر بجهت جنگهای
 متبادی كه كرده بود ، واستعداد زیاد لشکریان سلطان با یزید خان صلاح
 خود را در جنگ آنی با او نمی دید . همین جهت شخصی را بسفارت
 بحضور سلطان عثمانی فرستاد و از او خواست كه در باره تركانی
 كه كرده بود . توضیحاتی بدهد . سلطان عثمانی اعتنائی نكرد . بنا
 بر این تیمور تهیه حمله بخاك عثمانی را دیده ، از راه سیراس عازم
 قلب آناتولی گردید .

جنگ بین امیر تیمور و سیاهپان عثمانی در محل آنقره از بلاد قدیمی تاریخی آسیای صغیر اتفاق افتاد . و شکست نصیب اردوی عثمانی گردید . و خود سلطان نیز آنوقتاً در این جنگ که در ذی الحجه سال ۸۰۴ اتفاق افتاد ، بدست سپاه امیر تیمور اسیر شد .

لشکریان تیمور ، بایزید خان را دست بسته بحضور او آوردند . و امیر تیمور پس از آنکه گناهان بایزید را بخشید ، باو وعده داد که ممالك سابق او را بتصرفش باز دهد . و گویا قضیه که در باب قفس کردن بایزید خان توسط تیمور نقل کرده اند صحت نداشته باشد . بعد از آنکه خبر فتح آنقره و گرفتاری سلطان بایزید ، باملك الناصر سلطان مصر رسید . سفیر تیمور را که در حلب بود رها کرد . و سفرائی با اقسام تحف و هدایا پیش تیمور فرستاد و از در عذر خواهی در آمد . و امر داد در تمام بلاد مصر و شام خطبه و مکه بنام تیمور زدند . و همچنین قبول نمود که بعد ها مرتب خراج سالیانه را به خدمت امیر مزبور بفرستد .

تیمور از این پیش آمد فوق العاده مسرور شد و از شام بسوی ایران حرکت کرد . ابتدا عازم حدود گرجستان گردید و چون پادشاه گرجستان گرگین خان سر از اطاعت تیمور پیچیده بود . عازم تفلیس شد و امرای گرجستان باستقبال او آمدند .

مقارن همین ایام امیر تیمور پسر محمد را بحکومت شام فرستاد و حکومت بغداد و اصفهان و عراق عرب و بعضی نقاط دیگر را بشاهزادگان تیموری واگذار کرد .

در موقی که امیر تیمور در قرا باغ ایران مقیم بود . از طرف پادشاه امپراتور هییتی بعنوان سفارت بخدمت تیمور رسیدند و این هیئت بهدایت و راهنمایی محمد نامی که قاضی نیز بوده بطرف سمرقند

بابتخت امیر تیمور حرکت کردند و از طریق اسلامبول و طرابوزان و
 ارزنة الروم و خوی و تبریز و ری و مشهد بسمر قند رسیده و از آنجا
 بحضور امیر تیمور شتافتند. امیر تیمور سفیر پادشاه اسپدینا را با کمال
 احترام پذیرفت و پس از استفسار از حوال پادشاه متبوع او مدتی سفیر
 را در خدمت خود نگاه داشت. و سفرای مزبور پس از ۳ سال اسپدینا
 مراجعت کردند. و سفر نامه رئیس این هیئت بزبان اسپدینویلی باقی
 است که یکی از منابع مهم اطلاعات راجع لدوره تیمور بشمار میرود.
 فوت تیمور ﴿ ۸۰۷ ﴾ - امیر تیمور پس از تسخیر مجدد گرجستان
 مصمم شد که نقشه دیرینه خود را در باب سفر چین و خراب
 کردن بتخانه بودائی و انتشار مذهب اسلام در آن
 ممالك بموقع اجرا گذارد. و بهمین نیت لماوراء النهر برگشت و مشغول
 تهیه سپاه عظیمی شد. ابتدا ساهزادگان خوانوده تیموری را دور خود
 جمع نموده مدتی را بعباش و نوش گذرانید. و پس از آن با قریب ۳۸۲
 هزار پیاده و همراه از ماوراء النهر عازم حدود شط سیحون شد.
 و چون اواخر زمستان رودخانه سیحون منجمد شده بود در شهر اترار که
 آخرین آبادی ماوراء النهر و اولین مقام بطرف اراضی ترك نشین است
 آردوزد. و در این نقطه بواسطه شدت سرما، امیر تیمور بشرب عرق نیز
 سخت معتاد شده بود. مریض گردید. و قریب یکماه مرض او طول کشید
 تا آنکه عاقبت در ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ پس از ۷۱ سال عمر و ۳۶ سال
 فرمان فرمائی وفات یافت. و قبل از آنکه فوت کند نواده خود
 پیر محمد جهانگیر را بنیابت سلطنت بمحانشین خود انتخاب کرد
 امرای تیموری نعش او را از اترار بسمر قند آوردند و در
 مقبره ای که او در زمان حیات خود در آن شهر ساخته بود
 بخاک سپردند.

خصال امیر تیمور و مقایسه او با چنگیز - در این که امیر تیمور یکی از بزرگترین فاتحین کشور گشا و سرداران مدبر و رشید است حرفی نیست لکن در قساوت قلب و سخت کشی و بیرحمی و تعصب هم کمتر نظیر دارد. و از بسیاری جهات نمیتوان او را با چنگیز مقایسه کرد زیرا چنگیز علاوه بر داشتن جمیع صفات لازمه مملکت گیری و لشکر کشی بدو صفت مخصوص ممتاز بود که امیر تیمور بهرچوجه اندو را نداشت و آندو از این قرارند :

۱- صفت اداره ممالك مفتوحه و رعایت عدالت و رقون و نظم و ترتیب درکار رعایا و ممالك مغلوبه برایشان .

۲- خالی بودن از حس تعصب مذهبی و بی طرفی او در این باب.

و همین دو مسئله علت عمد و دوام دولت چنگیز و منظم بودن ممالك وسیعه اوست ، که بدست لشکریان او فتح شد و تا قریب یکقرن در کمال نظم و ترتیب از اقیانوس کبیر تا قلب اروپا باقی ماند . در صورتیکه دولت تیموری پس از وفات مؤسس آن یعنی امیر تیمور مثل دولت نادر یکباره از هم گسیخته شد . و بعد از فوت تیمور هیچیک از افراد متعدد خاندان او نتوانستند آن ممالك وسیعه را در تحت نظم قرار داده و نگاه داری کنند

وسعت ممالك تیموری نسبت بممالك چنگیزی اندکی کمر بوده است زیرا اگر چه امیر تیمور هندوستان و قسمتی از روسیه را زیاده از ممالك چنگیزی در تصرف داشت ولی چون نتوانست بفتح چین ناائل شود . وسعت ممالك او بمالك چنگیزی نمیرسد .

استبداد تیمور و عدم اعتنائی او بامور اداری ممالك خود نگذاشته است در زمان او وزرائی بزرگ مثل وزرای ایلیم چنگیز بظهور برسد . و کسانی

که در ایام تیمور عنوان وزارت داشتند همه مردمانی گمنامند که
شتر منشیان مخصوص امیر تیمور محسوب میشدند. و هیچ نوع آثار کتبی
از ایشان در اداره ممالک شهود نشده. و غالب ایشان هم در نتیجه
اندک مالای که از آنها حاصل میکرد، قتل میسر میآمد.



اولاد تیمور

امیر تیمور در موقعی که وفات یافت از پسر و نواده ذکوراً ۳۶
نفر باز مانده داشت. پسران او چنانکه سابقاً دیدیم بیشتر در زمان حیات
پدر وفات یافته بودند. چهار پسر او اترتیب قرار ذیلند:

۱ - غیاث الدین جهانگیر - که او پس از سلطنت پدر در سمرقند
وفات یافت و از او دو پسر ماند:
یکی سلطان محمد که امیر تیمور او را ولیعهد خود ساخت و او
نیز در شعبان ۸۰۵ وفات یافت.

دوم پیر محمد است که بعد از فوت پدر ولیعهد شد و امیر تیمور در
موقع مرگ امرای خود را باطاعت او خواند. و او ابتدا حاکم عزین
و سند بود و تا سال ۸۰۹ حیات داشت. و در این سال بدست
یکی از امرا مقتول شد.

۲ - معزالدین عمر شیخ - که پس از فتح فارس امیر تیمور او را
بحکومت آن خطه منصوب نموده. و عمر شیخ چنانکه میدانیم در وقتی
که امیر تیمور در عراق عرب بود و در ضمن عبور از کردستان
در بای قلعه ای مقتول شد.

۳- جمال الدین میرانشاه - که حکومت عراقین و آذر. با. بجان و اران و الجزیره را تا حدود شام داشت و او در آخر عمر اختلال هواس پیدا کرد. و در سال ۸۱۰ در جنك ماقرأ یوسف تركان در آذر. با. بجان کشته شد.

۴- میرزا شاهرخ - که در زمان حیات پدر حکمران خراسان و هرات بود. و شاهرخ در سال ۷۹۹ این مقام را پیدا کرده بود. و با وجود داشتن حکومت خراسان غالباً در خدمت پدر و او از مشهور ترین سلاطین تیموری است که بعد از وفات امیر تیمور و سلطنت رسید، است. و ما شرح سلطنت شاهرخ را بطور مفصل ذکر خواهیم کرد. شاهرخ نیز دارای ۵ پسر بوده است

۱- میرزا الغ بیك - که در زمان حیات پدر حاکم ترکستان و ما وراء النهر بود.

۲- میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان - که از ۸۱۲ تا ۸۱۷ حکومت بلخ و در ۸۲۷ حکومت لرستان را داشت و بعد از قتل میرزا سکندر بحکومت فارس منصوب شد و در ۸۳۸ وفات یافت و در مدت حکومت خود در فارس در شهر شیراز مدرسه زرکی بنام دارالصف ساخت. پسرش میرزا عبدالله بعد از پدر حاکم فارس شد، او خطی بسیار خوب داشت و مقداری از کتیبه های دارالصف بخط اوست

مورخ. ترك شرف الدین علی بزدي در سال ۸۲۸ كتاب ظفرنامه خود را در شیراز بنام ابراهیم سلطان تألیف کرده و تاریخ تألیف آن كتاب از این عبارت (صنف فی شیراز) برمیآید.

۲- میرزا بایسنقر - که در زمان حیات پدر سمت وزارت او را داشته و در سال ۸۳۷ فوت کرده است و از او سه پسر مالهه است :

۱- میرزا علاء الدوله ركن الدین.

۲- میرزا سلطان محمد - حکمران مازندران و فارس که در ۸۵۵ فوت کرده است .

۳- مرزا بابقیرا - که در ۸۵۴ حکومت خراسان را داشته و بعد از فوت سلطان محمد در ۸۵۵ حکومت فارس نصیب ارشد پدر ۸۶۱ فوت کرد .

۴- میرزا سیور قتمش - که در اتمام حیات پدر حکمران غزنه و هند و کابل و قندهار بود و او نیز در ۸۳۰ فوت کرده است

۵- میرزا محمد مجوچی - که اولین در زمان پدر در سال ۸۴۸ وفات یافته است .

میرزا شاهرخ دوزن داشت :

اول - گویهرشاد که از محترمتین زنان او بود و ابن گوهر شاد همان کسی است که مسجد معروف شهر مشهد طوس را بنا کرده و علاوه بر آن مسجد در هرات نیز انبیه بسیاری ساخته است
دوم - آق سلطان

پادشاهی شاهرخ

هنگام فوت امیر تیمور شاهرخ در خراسان بود . و چون از مرگ پدر مطلع شد ، در حکومت ممالك شرقی تیموری مستقل گردید . و پس از زد و خورده های زیاد که او را با برادر زادگاهش اتفاق افتاد ، بر غالب ممالك ایران و ماوراء النهر مسلط آمد . و سه مرتبه بقصد قلع و قمع قرا یوسف ترکان و پسران او که در حدود آذربایجان غربی استیلا یافته بودند حرکت کرد . در نوبت دوم با پسران قرا یوسف یعنی امیر اسکندر و میرزا جهانشاه جنگ کرد و

آنها را شکست داد. در سرتبه سوم امیر اسکندر مقارری گردید و جهت شاه بخدمت شاهرخ آمده، اطاعت او را گردن نهاد و همین جهت شاهرخ حکومت آذربایجان را بمشارالیه واگذار کرد. پس از تمشیت امور آذربایجان شاهرخ متوجه فارس شد و برادر زاده خود پیرمحمد پسر عمر شیخ را تحت اطاعت خود در آورد و حکومت اصفهان را نیز برادر او میرزا وستم واگذاشت. بعد از آنکه پیرمحمد در ۸۱۲ بنهست یکی از امراء بقتل رسید. برادران او میرزا اسکندر و میرزا وستم و میرزا بابقرا بجان یکدیگر افتادند. از ایشان میرزا اسکندر باشاهرخ مخالفت نمود. و عقبه در سال ۸۱۸ برادران او را بقتل رسانیدند. و چون میرزا وستم نیز در سال ۸۲۷ فوت کرد. شاهرخ حکومت فارس را به پسر خود ابراهیم سلطان واگذار کرد. مجمرعاً میرزا شاهرخ سه سفر بشیراز آمده است:

اول - در سال ۷۹۰ در زمان پدر خود وچنگ پادشاه منصور مظفر

دوم - در سال ۸۱۷. بجهت دفع فتنه میرزا اسکندر:

سوم - در سال ۸۲۸. برای دفع فتنه میرزا بابقرا و استقرار پسر

خود بمحکومت شیراز

میرزا شاهرخ مدت ۴۳ سال بعد از پدر بمستقلال تمام و بلند نامی سلطنت

کرد. و بدستور او مساجد و مدارس و امکنه زیادی ساخته شد.

وفات او در سال ۸۵۰ در پشاپویه ری اتفاق افتاد.

وقایع مهم زمان سلطنت شاهرخ بترتیب وقوع از اینقرار است.

مخالفت خلیل سلطان با شاهرخ - پس از فوت تیمور چنانکه در فوق

اشاره کردیم شاهرخ در رمضان سال ۸۰۷ در شهر هرات بتخت

سلطنت جلوس نمود. و چون امرای تیموری میرزا خلیل سلطان

پسر میرانشاه نواده امیر تیمور را در سمرقند بمسلطنت رسانیده بودند

شاهرخ از طریق حیدر بن متوجه سمرقند گردید . در بین راه امیر سید خواخه بن شیخ علی بهادر ارسمر قند بخدمت او رسیده و کیفیت حال خلیل سلطان را بعرض شاهرخ رسانید . شاهرخ پس اطلاع بر احوال برادر زاده خویش بطرف سمرقند حرکت کرد .

قبل از آنکه سمرقند برسد یکی از کسان خود را برسم رسالت نزد میرزا خلیل سلطان فرستاد و او را باطاعت خود خواند . از طرف خلیل سلطان هم نیز در همین موقع رسولی نزد شاهرخ آمده و اطاعت خلیل سلطان را بشاهرخ عرضه داشت و در مقابل تقاضای سلطنت ماوراءالنهر را در خواست کرد شاهرخ از این پیش آمد شاد شده سلطنت برادر زاده خویش را در ماوراءالنهر تصدیق نمود و از اندخوز بهرات مراجعت نمود . مخالفت سلطان حسین و رکن الدین سلیمان شاد با شاهرخ - با آنکه

بعقیده غالب مورخین سلطان حسین از شاهزادگان دلب و شجاع سلسله تیموری است ولی بنا بر روایت بعضی دیگر از مورخین جوانی بی تجربه و عاری از کیاست و فراست بوده است . مثلاً در زمان امیر تیمور یعنی هنگامی آن امیر متوجه فتح دمشق شده بود و خیال جنگ با پادشاه مصر را داشت . سلطان حسین بدون جهت از نزد تیمور بگریخت . بعد از فوت جدش نیز با امراء بنای مخالفت را گذارده و با سپاهی بطرف سمرقند ایلغار نمود . و چون از تسخیر آن شهر عاجز آمد . از طریق جیحون بشاهرخ ملحق گردید . با آن که شاهرخ با او بهرمانی تمام رفتار کرد . سلطان حسین در حوالی اندخوز بدرب هبیج سبی از اردوی شاهرخ جدا شد و از آب جیحون گذشته بسمرقند رفت و میرزا خلیل سلطان پیوست .

خلیل سلطان با او برفق و مدارا رفتار کرد . و سلطان حسین را با یکی دو تن از نزدیکان خود و لشکری فراوان بکنار آب جیحون

فرسته دنامتوجه دفع میرزا پیر محمد جه نگیر که از بلخ بکابل آمده بود. باشد. در این ضمن باز خیدال خود سری و طغیان بار دیگر در سر سلطه محسن افتاد و بهمین جهت عده ای از همراهان خود را مقتول ساخته متوجه سمرقند شد. در حوالی سمرقند بین او و خلیل سلطان جنگ در گرفت و شکست نصیب سلطان حسین شد ناچار باندخوز و شیرغان گریخت و بامیر سلیمان شاه پیوست و رشته ردادین آنسو مستحکم گردید.

مقارن امین ابام پیر محمد جهما نگیر رسولی نزد امیر سلیمان شاه فرستاده سلطان حسین را طلب کرد. سلیمان شاه بسخن او التفاتی ننمود. بنابراین پیر محمد جهما نگیر باردوی ایشان شبیخون زد و آن دو چاره را منحصر در فرار دیده بهرات شتافتند. و بامرای شاهرخی پیوستند.

شاهرخ حکومت سرخس را بسلیمان شاه داد و امر نمود که با کمک درن دیگر از امرای خویش که در سبزوار بودند متوجه دفع میرانشاه بشوند. چون سلیمانشاه متوجه عمل مأموریت خود گردید. امرای شاهرخی سلطان حسین را بقتل آوردند. سلیمان شاه چون این خبر را بشنید بخالف برخاست و بمحاصر کلات رفت. و با آنکه شاهرخ در دو نوبت بوسیله سفرائی سلیمان شاه را بطاعت خود خواند ولی از زیر بار قبول این تکلیف نرفت. ناچار شاهرخ برای دفع او متوجه کشودن قلعه کلات گردید. سلیمان شاه چون تاب مقاومت نداشت کلات را رها کرد. بسرقتد گریخت. شاهرخ در جهادی الاری سال ۸۰۸ بهرات مراجعت نموده و از آنجا میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک را مأمور تسخیر اندخوز و شیرغان نمود و خود پس از سپری شدن زمستان برای تمشیت امور ماوراءالنهر بدانسمت حرکت کرد.

پس از چندی چون یکی از امرای شاهرخی درطوس علم طغیان بر افراشته

بود. شاهرخ در محرم ۸۰۹ متوجه طوس گردید. امیر باغی از طوس بکلات و از آنجا باستر آباد گریخت و بحاکم آنجا پناهنده گشت. شاهرخ یکی از نزدیکان خویش را پیش حاکم جرجان فرستاد و از او خواست تا امیر باغی را از نزد خود براند. ولی حاکم مزبور بگفته شاهرخ التفاتی ننموده بنا بر این شاهرخ متوجه استر آباد گردید.

سفر اول شاهرخ باستر آباد و تصرف آن ولایت - چنانکه گفتیم حاکم استر آباد از سپردن امیر باغی بکسات شاهرخ سرباز زد بنا بر این شاهرخ در پائیز سال ۸۰۹ متوجه آن دیار شد. حاکم جرجان بالشگربان خویش بر سپاه شاهرخ تاخت و جنگ سختی این طرفین در گرفت و شکست بر جرجانیان افتاده و حاکم آن ولایت بجانب خوازم گریخت. در نتیجه این محاربه تمام خط جرجان بتصرف شهرخ در آمد. پس از این فتح شاهرخ متوجه هزار جریب و ساری شد و حاکم آن دو ولایت اطاعت شاهرخ را کردن نهادند و خطبه و سکه بنام او زدند. شاهرخ حکومت استر آباد را بمیرزا عمر پسر میرانشاه واگذار کرده و خود بجانب هرات عزیمت نمود و در بین راه نیز حکومت طوس و خبوشان و کلات و نسا و ابیورد و سبزوار و نیشابور را هم بمیرزا الغ بیگ داد.

مخالفت میرزا عمر بن میرانشاه با شاهرخ - پس از آنکه میرزا عمر بن میرانشاه بمحکومت استر آباد منصوب گردید و قوه و قدرتی بهرسانید بخيال خود سری و طغیان افتاد. مقارن این ایام نیز جمعی از ملازمان امیر شاه ملک بجرجان رفته و بمیرزا عمر گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطر گردیده است و هرگاه تو بدانجناب توجه نمایی اکثر ایشان مطیع تو خواهند شد. میرزا عمر این

میرانشاه این مخنان را پذیرفته و از استرآباد به جانب خراسان شتافت .
 شاهرخ چون از خود سری و حرکت او اطلاع یافت مجلو گیری
 او رفت و در حوالی قریه بردویه از توابع جام میدان لشکرهای
 او و سپاهیان میرزا عمر جنک دو گرفت و عاقبت میرزا عمر شکست
 یافته بمرو گریخت ولی در این راه گرفتار سپاهیان شاهرخ گردید .
 او را بارود آوردند . اما چون زخم دار بود شاهرخ امر داد تا او را
 بهرات بردند ولی هنوز بهرات نرسیده در اثر همان زخمی که برداشته بود
 فوت کرد :

سفر دوم شاهرخ باسترآباد - موقعی که شاهرخ از بلخ متوجه هرات
 بود . قاصدی از طرف میرزا الغ بیگ مار خبر داد که حاکم سابق جرجان
 که چندی قبل از شاهرخ شکست یافته بود با جمعی از او با شجانی
 قرمانی و عده دیگر باسترآباد شتافته و شمس الدین علی جمشید قارن حاکم
 و کوتوال آن ولایت در خطر افتاده است . بنابر این شاهرخ در
 جمادی الاخر سال ۸۱۰ بسوی جرجان شتافت . رئیس شورشیان از مقابل او
 بگریخت و بجانب رستمدرار رفت . شاهرخ حکومت جرجان را نیز
 بمیرزا الغ بیگ سپرد و از آنجا بخراسان و از خراسان بهرات آمد
 و جمعی از امرا را که بطغیان برخاسته بودند مغلوب و مطیع
 خود ساخت .

واقایع ماوراءالنهر و تصرف سمرقند - چنانکه سابقاً اشاره کردیم
 حکمرانی سمرقند در دست میرزا خلیل سلطان بود . در سال ۸۱۱ بن
 او و خدا داد حسینی که از امرای معروف آن زمان بوده است مخالفت
 بروز کرد و خدا داد عده راجع آوری نموده بتسخیر ولایات ماوراءالنهر شتافت
 و شاهرخ پس اطلاع بر این وقایع بخیرال تصرف سمرقند افتاد و در ذیقعده
 سال ۸۱۱ بجانب بادغیس حرکت کرد .

خلیل سلطان . اسپاهیان خود از سمرقند خارج شده در نواحی شهر
کش اردو زد و قبلاً برای جلود گیری از خداداد حسینی دوتن از امرای خویش
را با سه هزار نفر سوار مجلو گیری او فرستاد و چون این عدد کاری از پیش
نبردند خلیل سلطان خود مسمی چه دفع دشمن شد .

در این نوبت نیز سمرقند بخت منہزم شدند و خلیل سلطان
بقلعہ ای بنا همد شد . چرت این خبر در یاد غیبی شاه رخ رسید .
برای رضائی خلیل سلطان و دفع فتنه خداداد حرکت کرد . مقارن
همین ایام خداداد بخلیل سلطان دست یافت و شایع شد که خلیل
سلطان را خداداد بغیر استانت برده . بنا بر این شاه رخ سمرقند
وارد شد . خداداد برای جلود گیری از شاه رخ از خان مغول کمک گرفت
ولی همین لشکر کهکی بالاخره او را بواسطه حق ناشناسی از پای در آورده
مقتولش ساختند .

خلیل سلطان پس از قتل خدا داد از حبس فرار کرد و بجانب
آلات قلعہ رفت و از آنجا بخدمت شاه رخ رسید . و شاه رخ حکومت
سمرقند و نواح آن را بمیرزا الغ بیگ واگذار کرد و امیر شاه ملک
را در خدمت او گذاشت و در شعبان سال ۸۱۲ . بہرات مراجعت نمود
و از آنجا خلیل سلطان را با عدہ ارسدادان خود و ده هزار
لشکر مأمور ساخت کہ بعراق عجم رفته از مالکی کہ میرزا میرانشاہ
و میرزا عمر داشته آنچه را کہ میتواند تسخیر نماید . خلیل سلطان
نیز در سال ۸۱۲ . برای انجام مأموریت خود بعراق حرکت نموده .

طغیان شیخ نور الدین و لشکر کشی شاه رخ بسمرقند . در زمان
حکومت الغ بیگ در سمرقند شیخ نور الدین نامی با پیہی کہ گرد خود
جمع آوری نموده بود . متوجہ تسخیر سمرقند گردید . امیر شاه ملک در
این تاریخ در خدمت الغ بیگ بود . بین شهر کش و سمرقند موضعی

را برای جلوگیری او محکم نمود اما زمانی نگذشت که مغلوب امیر شیخ نور الدین شد. شیخ نورالدین پس از این فتح بجایب سمرقند حرکت کرد ولی آرا نتوانست فتح کند. ناچار بنرمذ رفت و در آنجا امیر شاه ملک را بقتل آورد.

چون این اخبار بسمع شاهرخ رسید. میرزا بایسنقر را بمحکومت هرات گذارده و در محرم سال ۸۱۳. بار دیگر متوجه ماوراءالنهر شد. و پس از عبور از جیحون و پیوسین میرزا الغ بیک باو در حوالی قزل و باط جنک سختی بین طرفین در گرفت و فتح نصیب لشکر بان شاهرخ شد. و شیخ نورالدین متواری گردید. شاهرخ پس از دفع شیخ نورالدین بسمرقند آمد و یکی از سرداران خود را مأمور دستگیری او نمود و خود بهرات بازگشت. اما چون فتنه شیخ نورالدین کاملاً مرتفع نشده بود شاهرخ ناچار بار دیگر برای سرکونی او. ماوراءالنهر برگشت و در این نوبت او را مقتول ساخت.

شاهرخ پس از دست یافتن بر شیخ نورالدین بهرات آمد و از آنجا عازم زیارت مشهد طوس گردید و سپس متوجه تسخیر خوارزم شده آن مملکت را بتصرف خود در آورد.

معارات شاهرخ بشیراز برای دفع میرزاسکندر - هنگامی که شاهرخ مشغول تمشیت امور ماوراءالنهر بود یکی از شاهزادگان تیموری در جنک با قرا یوسف ترکان مقتول شد. همین علت شاه رخ همواره خیال فتح آذربایجان را در خاطر داشت اما به علت وقایع خراسان و ماوراءالنهر از رفتن بآن دیار خودداری میکرد. تا سال ۸۱۷ که خبر استیلا قرا یوسف ترکان را بر آذربایجان و اران و عراق عرب شنید. انوقت بخیال تسخیر آن حدود افتاد و از هرات بهارندران و از آنجا متوجه آذربایجان شد. در ضمن راه

نامه میرزا اسکندر حاکم فارس و عراق نوشت که او نیز با سپاه خود بشاهرخ پیوستند. میرزا اسکندر پس اطلاع بر مضمون نامه شاهرخ بتصور آن که رفتن شاهرخ بآذربایجان ظاهری و مقصود اصلی او تصرف اصفهان است. فرستادگان شاهرخ را ناسزا گفت و کمی بعد نام شاهرخ را از خطبه و سکه پنداخت و عده را بولات کابل و قندهار و غزنین و سیستان روانه داشت و حکم رانان آن حدوده را بطاعت خود خواند. شاهرخ ناچار از رفتن بآذربایجان صرف نظر کرده. بری آمد و در بلوک خوار اردو زد. در همین موقع جمعی از باران میرزا اسکندر. باردوی شاهرخ پیوسته و بار خبر دادند که میرزا اسکندر. برای تصرف ساوه عده ای را مأمور آن حدود نموده است. شاهرخ متوجه ساوه شد. و پس از نجات دادن حاکمی که چندی قبل از طرف خود تعیین کرده بود. برای سرکونی قطعی میرزا اسکندر. باصفهان شتافت. پس از رسیدن بدو فرسخی اصفهان عده ای از سران سپاه میرزا اسکندر بدو پیوستند. میرزا اسکندر با سپاه خویش از اصفهان بیرون آمد. محاربه سختی اتفاق افتاد که در نتیجه آن شکست رفت و متحضر گردید. شاهرخ اصفهان را محاصره گرفت.

چون خبر شکست میرزا اسکندر و محاصره اصفهان به شیراز رسید، رؤسا و اعیان شهر با حاکمی که از طرف میرزا اسکندر در شیراز بود ساخته. سکه و خطبه بنام شاهرخ خواندند و پسر میرزا اسکندر را دستگیر نمودند. شاهرخ پس از اطلاع برای سرکونی اصفهان خود را برای ضبط اموال فارس و آوردن پسر میرزا اسکندر بکابل و ولایت روانه نموده و خود بمحاصره

اصفهان مشغول شد .

محاصره آب شهر پنجاه روز طول کشید . عاقبت لشکریان میرزا اسکندر از شهر بیرون آمده . باردوی شاهرخ زدند . در نتیجه جنگ سختی بوقوع پیوست و فتح نصیب شاهرخ شد . و بار دیگر میرزا اسکندر باصفهان گریخت ولی چون در این نوبت تاب مقاومت نداشت فرار کرده سپاهیان شاهرخ باصفهان داخل شده و بقتل و غارت پرداختند و غنائم بسیاری بدست آوردند . سپاهیان شاهرخ نیز از عقب میرزا اسکندر ناخته و دستگیرش ساخته و چشم او را میل کشیدند .

پس از این وقایع شاهرخ حکومت همدان و بروجرد و نهاوند و لرستان را به میرزا بابقرا پسر عمر شیخ سپرد و حکومت شیراز را به میرزا ابراهیم سلطان داد . و از فارس بیزد و از آنجا از راه کور قهستان عازم هرات گشت .

سفر دیگر شاهرخ بشیراز برای فتنه میرزا بابقرا و استقرار پسر خود به حکومت شیراز اختلال امور عراق و فارس شاهرخ را بار دیگر مجبور بحرکت بجانب عراق نمود . و چون خبر عزیمت او به میرزا بابقرا که در این تاریخ شیراز را تصرف کرده بود رسید . بدون آنکه متوجه دشمن گردد و مادر صدد چاره جوئی بر آید عملیات خود ادامه میدهد و ابدآ تصور نمیکرد که شاهرخ متوجه شیراز شده باشد . چون شاهرخ بمحوالی شیراز رسید میرزا بابقرا ناچار شده بایستقرا را واسطه نمود تا شاهرخ از تقصیر مشار الیه صرف نظر نماید . شاهرخ این امر را قبول نمود و میرزا بابقرا همراهی بایستقر بخدمت شاهرخ رسید و شاهرخ چنانکه تعهد کرده بود از کشتن او در گذشت و بابقرا را بقصد هار فرستاد . و فارس بار دیگر بتصرف شاهرخ درآمد . شاهرخ حکومت فارس را در این نوبت به میرزا ابراهیم سلطان داد و از آنجا بکرمان واز

طریق قصه سیرجان بخراسان و از آنجا بهرات باز گشت
حرکت شاهرخ بطرف آذربایجان - چنانکه شهرخ از تمشیت امور
فارس آسوده خاطر شد برای محاربه با قرا یوسف رکات و سرکوبی
او از طریق نیش بزر و سمنان و ورامین بجانب آذر بایجان
حرکت کرد - در ورامین لشکریان فارس و ولایات دیگر
بدو پیوستند .

قرا یوسف چون از توجه شاهرخ بسوی آذر بایجان مطلع گردید با سپاه خویش
از تبریز بقصبة ارجمان آمد و با آنکه شاهرخ بدو پیغام داده بود که در صورت
واگذاری سلطانیة و شهر قزوین حکومت ترا برسمیت بر آذر بایجان و اران و
بغداد نا حدید روم و شام می شناسم ولی قرا یوسف بعزت داشتن قوای
کافی زیر بار قبول این تکلیف نرفت و حتی سفير شاهرخ را محبوس
ساخت . بنا بر این شاهرخ عده ای از سپاهیان خود را مأمور
فتح قزوین نمود . حاکمی که از طرف قرا یوسف در آن
شهر بود آنجا را رها ساخته سلطانیة رفت و جهانشاه پسر قرا یوسف
را از ورود لشکریان شاهرخ مطلع ساخت . جهانشاه ناچار سلطانیة را گذاشته
فرار نمود . شاهرخ متوجه آن شهر گردید و میرزا ایسنقر را مأمور
تبریز کرد - و ابراهیم سلطان را بجانب مراغه روانه نمود . کمی
بعد شاهرخ سلطانیة وارد شد و از آنجا وارد بیل رفت و سپس از
طریق دشت مغان و رودخانه ارس به قرا باغ قفقاز
داخل گردید .

فتح اسفرزن و تسخیر قلعه بایزید - شاهرخ پس از آن که
زمستان را در قرا باغ گذراند متوجه تبریز شده در این موقع باو
خبر دادند که بار احمد قرانات بمحدود گنجیه تاخته و شورش غربی
بر پا نموده است . شاهرخ میرزا ایسنقر را مأمور دفع او نمود .

بار احمد قرا مان بگرستان فرار کرد و در قلعه اسفرزن متحصن شد - بایسنقر قلعه را محاصره گرفت و پس از چندی بار احمد تسلیم شد و قلعه اسفرزن بدست لشکر مان شاهرخ افتاد .

پس از تسخیر اسفرزن سپاه شاهرخ متوجه فتح قلعه بایزید گردیدند و ظاهراً این قلعه مرکز ذخایر قرا یوسف بود . خلاصه آن که پس از زدو خورد بسیار و بایداری که از محصورین دیده شد تا قبت قلعه مزبور نیز مسخر گردید .

پس از تسخیر قلاع مزبور شاهرخ متوجه قلعه اخلاط شد و از آنجا به آرجیش و بالاخره پس از فیصل دادن کار آن حدود بخیمال مراجعت به تبریز افتاد .

در بین راه ما پسران قرا یوسف ترکان زدو خورد پراخته و پس از شکست دادن و متواری ساختن ایشان از راه خوی به تبریز آمدند و از آنجا بسلطانیه و از سلطانیه بقزوین و از طریق خراسان بهرات مراجعت نمود . و مدتی در ما وراء النهر زدو خورد و نمشیت امور آنجا مشغول گردید .

حرکت شاهرخ بار دیگر بسوی آذر بایجان - چون شاهرخ از کار های ما وراء النهر فراغت یافت بهرات بازگشت . در این موقع شنیده که میرزا اسکندر پسر قرا یوسف بار دیگر بمحدود آذر بایجان مسلط گردیده است . ناچار برای تنبیه او متوجه آذر بایجان گردید و در رمی چندی توقف نمود تا سپاه فارس و زردکمران بهو ملحق شوند . سپس متوجه سلطانیه شد و از سلطانیه بتبریز و از آنجا بسلماس رفت و در حوالی شهر اخیر نزاع سختی بین سپاهیان شاهرخ و میرزا اسکندر در گرفت و شکست نصیب میرزا اسکندر شد . شاهرخ برای سرکوبی میرزا اسکندر در سال ۸۳۲ بمحاسب قلعه النجفی متوجه شد ولی بگشودن آن قلعه موفق

نگردید . و چون ساکنین قلعه اطاعت او را کردند نهاده
از تسخیر آن صرف نظر نموده بجای قرا باغ رفت . پس گذراندن
زمستان در حدرد قرا باغ بهرات مراجعت نمود .

وقایع ایام اخیر سلطنت شاهرخ نیز غالباً زردو خورد گذشت و تا
آنکه علت پیری بر او غالب کرد ، و مبتلا بضعف مزاج بوه از بای نمی
نشست تا آنکه بالاخره بدرد معده مبتلا گردید و بهرات علت پس از
چندی یعنی در تاریخ ذی الحجه سال ۸۵۰ فوت کرد -

مدت حیاتش ۷۲ سال وزرای او عبارت بودند از :
مولانا جلال الدین طائفه الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و پسر او مولانا
محمد رعد دیگر نیز در بین وزرای او بوده اند .

خصال شاهرخ - شاهرخ پادشاهی عادل بود و غالب ایام زندگانی
خود را بعبادت میگذرانید و بطوری که مورخین نقل میکنند هرگز
از جاده عدل و داد خارج نشد - شهر شهری که میرسید اول به
زیارت ابنیه و بقاغ متبرکه مشرف میگشت و پس آن در صده دفع
خضم بر میآمد قلمرو حکمرانی شاهرخ عبارت بوده از : خراسان
- بلخ - بدخشان - ماوراءالنهر - جرجان - مازندران - عراق -
فارس - آذربایجان .

در زمان سلطنت او ولایات فوق معمور و آبادان بود و مردم در
وفاء امنیت و آسایش زیست مینمودند .

شاهرخ در امور ساختمان ذوقی سلیم داشت و ابنیه بسیار و بقاع
خیر از قبیل مساجد و مدارس و باطات ساخت و بر آنها مستغلاتی
وقف نمود

از جمله ساختمان های زمان شاهرخ یکی قلعه هندوانست که از
زمان تسلط تیمور در حال خرابی باقی مانده بود . دیگر مدرسه و

خانقاهي که در داخل شهر هرات در مقابل قلعه اختیار الدین بنا کرده است و نیز باغ سفید را که در شمال شرقی هرات بوده است طرح ریزی نموده است در سال ٨١٨ به تعمیر قلعه اختیار الدین که مخصوص در زمان فتح خراسان تیمور آنرا ویران نموده بود پرداخت . در مطلع السعدین مذکور است که ٧٠٠ هزار نفر کارگر در آن کار می کردند تا تمام شد . شاهرخ از سلاطین ابدال و سخی سلسله تیموریست . چنانکه در سفر اصفهان مبلغ صد هزار دینار نذر مزارات کرد و بقرا نیز بذل نمود . و در اواخر سلطنت خویش شیخ نورالدین محمد مولانا شمس الدین محمد الالبوری را مأمور گردانید که بیت الله شده خانه کعبه را حجامه ببوشانند . شاهرخ با وجود نزاعهای فراوانی که در زمانی پادشاهیش اتفاق افتاد موفق شد که مناقشات این اولاد تیموری را تا حدی رفع کند و اعتبار و قدرت مملکتی را حفظ نماید ولی پس از فوت او در سال ٨٥٠ به واسطه مملکت تیموری بقسمتهای کوچک و مجزا از یکدیگر تجزیه شد و بر اثر همین کیفیت صفویه و امرای شیبانی آنها را به ممالک خود ضمیمه کردند

این نکته را نا گفته نباید گذارد که با وجود این پیش آمده خاندان تیموری از بین نرفت و شعبه از اولاد بابر از شاهزادگان تیموری درات جدیدی در هندوستان تشکیل دادند که پیش اروپائیان بدولت مشغول کبیر اشتها دارد و ما شرح این دولت را بطور مختصر در اواخر سلسله تیموری بیان خواهیم کرد .



پادشاهی میرزا الخ بیک

میرزا الخ بیک که محمد قرغای نام داشت از پادشاهانی است که بفضل و ادب و هنر بروری از سایر اولاد شاهرخ ممتاز و در عدل و داد لیر نظیر پدر بوده است . در علم ریاضی و نجوم دست داشت و غالب ایام خویش را با فضلاء و اهل علم و ادب بسر می برد . تولد او در سلطانیه قزوین سال ۸۹۶ اتفاق افتاد . چون بیازده سالگی رسید تیمور در گذشت و در سال ۸۱۴ بحکومت ما وراء النهر منصوب گردید .

در سال ۸۲۴ بامر او در وسط شهر سمرقند مدرسه و خانقاهی عالی ساختند . در زمان حکمرانی خویش نیز امر داد تا استادان کاردان و علمای نجوم آن زمان در شهر سمرقند رصد خانه بنا کردند و این رصد خانه بوسیله مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا مجین الدین کاشی تربیت داده شد . و تقاویم آن عصر را از روی آن تعیین می کردند .

الخ بیک چون از فوت پدر مطلع گردید متوجه خراسان شد و اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه یافت و خراسان را فتح نمود ولی نتوانست آن را نگاهداری نماید بخصوص که میرزا عبداللطیف پسرش با او مخالفت برداشته بر سمرقند مستولی شده بود و عاقبت کار بجائی رسید که در سال ۸۵۳ الخ بیک بامر پسر مقتول گردید . از وزرای مشهور او یکی خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی میباشد .

پادشاهی میرزا عبداللطیف

میرزا عبداللطیف پادشاهی کینه کش و انتقام جوی بوده است و پس از آن که پدر خود را بکشت در سمرقند به پادشاهی نشست و بتقلید خلفا در ایام جمعه بقرائت خطبه و امر یدشمازی مشغول شد. و چون جمعی از امرا و بزرگان را که در ملازمت او بودند بدو تنه و بیچگونه قفسیری مقبول ساخت. سایر امرا نیز از او رو گردان شدند و در باب استیصال او بایکدیگر شور نموده و بقتل او کمر بستند. و بالاخره در ربیع الاول ۸۵۴ در کهنکاهی نشسته و ملازمین او را متفرق ساخته سرش را از بدن جدا کرده و از مقابل طاق مدرسه الخ بیگی آویختند. مدت پادشاهی او ۶ ماه بود و بعد از قتل پدر بنا بر قول صاحب حبیب السیر این بدت را همیشه تکرار مینمود

پدر کش پادشاهی را نباید و اگر شاید بجز شش ماه نیاید پس از قتل میرزا عبداللطیف بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبدالله سلطنت رسید ولی زمامداری او مدتی دوام نکرد و بعد از او میرزا سلطان ابوسعید بتخت سلطنت نشست.

پادشاهی سلطان ابوسعید

سلطان ابوسعید نیز از جمله پادشاهان رعیت پرور سلسله تیموری و اکثر اوقات خود را با سادات و علماء و مشایخ و فضلاء بسر میبرد است.

قلمرو حکمرانی او ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و ما زندران بوده است. ابوسعید از نوادگان میرانشاه بن تیمور و در زمان سلطنت الغ بیگ در خدمت او بسر میبرد. از اوایل جوانی خیال سلطنت در سر داشت. در سال ۸۵۳ که الغ بیگ و میرزا عبداللطیف بخان یکدیگر افتاده بودند. ابوسعید به همراهی و مساعدت ارغونیان خروج کرد و متوجه سمرقند شد. ولی کاری از پیش نبرده ناچار بمنازل آذرنیای شتافت و پس از آن که میرزا عبداللطیف پدر را بکشت و پادشاهی نشست ابوسعید گرفتار و در سمرقند محبوس گردید. کمی بعد از حبس گریخته به بخارا رفت و هنگامی که میرزا عبداللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبدالله پادشاهی نشست سلطان ابوسعید نیز در بخارا خروج کرد. اعیان بخارا او را پادشاهی انتخاب کردند. بنا بر این ابوسعید متوجه تسخیر سمرقند شد. میرزا عبدالله چون از خیال او مطلع گردید جلو گیری او شتافت و پس از زد و خورد های زیاد عاقبت لشکران میرزا عبدالله غالب آمدند و ابوسعید در ماوراءالنهر متواری مشغول جمع آوری سپاه شد در این نوبت میرزا عبدالله خود متوجه ابوسعید گردید ابوسعید از جانب خود رسولی نزد ابوالخیر خان که در آن زمان پادشاهی الس جوچی را داشت فرستاده کمک خواست ابوالخیر بالشکران خویش با ابوسعید بیوست و هر دو متوجه سمرقند شدند میرزا عبدالله برای جلو گیری از آنها سپاهی فراوان حرکت داد و پس از محاربه سختی که این طرفین اتفاق افتاد فتح نصیب ابوسعید شد و میرزا عبدالله فراری و متواری گردید و اسبش در کل ولای فرو رفت و اسیر شد و بحکم ابوسعید در سال ۸۵۵ او را کشتند.

ابوسعید چون میدانست که اگر با سپاه مغول بشهر سمرقند وارد شود. آن شهر از قتل عام مصوب نخواهد ماند. ناچار بکه و تنهای شهر آمد و بر تخت جهانداري بنشست. و برج

و باروهای شهر را مستحکم کرد و بسپاه ابوالخیر خان پیغام فرستاد که مراجعت نمایند.

ابو سعید چون بر سریر حکمرانی مستقر گردید قاتلان مبرز عبداللطیف را سیاست کرد و پس از ۷ سال ماندن در مازاء النهر بخراسان رفت و تاسرحد عراقین را بتصرف خود در آورد و پس از مدتی بجانب عراق و آذربایجان روی آورد و قرا باغ و آران را ویران کرد و بالاخره در سال ۸۷۲ بدست امیر حسن بیک کشته شد.

وزرای او عبارت بودند از خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمت الله قهستانی و مولانا فتح الله بزیری :

پس از فوت ابوسعید احمد و محمود باسلطنت رسیدند.

پادشاهی احمد

سلطان احمد در سال ۸۵۵ در سمرقند متولد شد و پس از آنکه سلطان ابوسعید بخراسان مسلط شد حکومت آن ناحیه را بدو واگذار کرد و یکی از امرای کاشغر را با تابیگی او معین نمود و این شاهزاده در تمام مدت حیات ابوسعید در سمرقند و بخارا حکومت میکرد و بعد از واقعه قرا باغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب جیحون عبور نموده و چون با نذخود رسید و خبر استلای سلطان حسین میرزا را بر آب دیار شنید بشمرقند بازگشت.

وقایع مهم زمان سلطنت او نزاعهاییست که بین او و

برادش اتفاق افتاد و در اغلب آنها فتح نصیب سلطان احمد بوده است . دیگر از وقایع مهم زمان حکمرانی او خیال نستخیر اندیجان بوده ولی چون نتوانست آن شهر تصرف کند . با ظهیرالدین محمد بابر که بعد از فوت پدر . بامارت نشسته بود صلح کرد . وفات سلطان احمد در سال ۸۹۹ اتفاق افتاد .

پادشاهی محمود

سلطان محمود در سال ۸۵۷ متولد شد . مردی دلیر و شجاع و سخنی و بسیار زیرک بود . در موقع فوت سلطان ابوسعید در هرات بود و چون حاکم قلعه اختیار الدین راه طغیان پیش گرفت ناچار . باجمعی از نزدیکان خویش متوجه سمرقند شده بسلطان احمد پیوست و مدتی آن دو . با یکدیگر بیک رنکی و موافقت بسر می بردند ولی . بالاخره پس از مدتی سلطان محمود بعنوان شکار با جمعی از نزدیکان خویش طرف حصار شادمان رفت . در آنجا بخيال سلطنت افتاد و حوزه حکمرانی خود را در ولایات ترمذ و جفایان و ختلان و بدخشان و تا حوالی هندوکش رسانید و چون چند نوبت . با کفار آن حدود . بجهاد پرداخت . باینجهت بسلطان غازی معروف گردید .

پس از آنکه سلطان احمد در سال ۸۹۹ در سمرقند وفات یافت . بخواهش امرا و اعیان سمرقند بآن دیار شتافت و در آنجا نیز بسلطنت رسید و جمعی از شاهزادگان تیموری را که بخيال خود سرک افتاده بودند مقتول ساخت و چون او فاسد الاخلاق بود

از کابین دولت او بفسق و فجور برخاستند و دست تعدی بمال مردم دراز کردند. سمرقندیان از این حرکات زشت ناراضی بودند ولی چیزی نگذشت که سلطان محمود در سال ۹۰۰ در گذشت

دوره هرج و مرج و انقراض

سلسله تیموری ماوراءالنهر (۹۰۰-۹۰۶)

پس از فوت سلطان محمود یعنی از سال ۹۰۰ تا ۹۰۶ دوره فترت و هرج و مرج پیش آمد و عقببت سلسله امرای تیموری ماوراءالنهر را امرای شیانی بر انداختند بدین ترتیب.

در موقعی که سه پسر محمود آخرین سلطان تیموری ماوراءالنهر بر سر ماقیمانه ممالک اجدادی نزاع میکردند. سلسله جدیدی بظهور رسید که تمام امرای ماوراءالنهر را از میان برد و دولتی قوی بجای هرج و مرج در آن خطه تشکیل داد.

این سلسله را از بکان نخست تحت ریاست محمدشیانی که آخرین امیر لشکر کش معتبر از خاندان چنگیز است بوجود آورده (قلمرو خاندان شیانی ناحیه ازبک نشین بین انهار ارال و چو بوده است) که از حدود ۱۲۲۶ تا ۱۶۵۹ خان قیومن و از ۱۵۰۰ تا ۱۸۶۸ امیر بخارا و خان خیوه بوده اند.

در سال ۱۱۴۰ یعنی موقعی که باتو بمجارستان حمله برد. برادرش شیبان با او بود و چون از خود کفایت و لیاقتی بروز داد. باتو نه تنه او را بعنوان پادشاهی مجارستان که فقط مقام اسمی بود داد بلکه مساکن یکمده از قبایل شمالی را با او گذار کرد.

بعد از انقراض خاندان ناتو چند نفر از خاندان شیپانی بمقام خانی کل رسیدند و در دوره دوم ایام منازعات خاندانهای متاجهم یعنی بعد از طرد لغتمش خان نماینده مهم قبایل مذکوره خاندان شیدانی بوده اند. شعبه اصلی خاندان شیپانی در اردوگاه اولیه خود ماندند و عنوان قرازیهای قیومن را پیدا کردند. و اگرچه تا ۱۶۵۹ میلادی یعنی ناموقی که قبایل قلموق مساکتشان را متصرف شدند وجود داشتند ولی مدتها قبل از این تاریخ اعتبارشان از دست رفته و فقط اسمی از ایشان بز جای مانده بود. از این شعبه مهم ترین کسی که اهمیت داشته است پولاد پسر منگوتیمور است که یکبار هم بمقام خانی کل رسیده است و دو پسر پولاد ابراهیم و عرب شاه بترتیب جدخانان بخارا و خانان خوارزم و خیوه برده اند. خانان اول را محمد خان شیپانی نواده ابوالخیر خان تأسیس کرد و ابوالخیر خان خود نواده ابراهیم است که در ۱۵۰۰ میلادی میزیسته. خانان بخارا را نیز مدتها وجود داشتند تا کائوفومان Caofo-man سردار روس آن را در سال ۱۲۸۵ هجری (۱۸۶۸ میلادی) تحت تبعیت روسیه در آورد.

عربشاه مؤسس خانان خیوه پس از مرگ محمد شیپانی ظاهراً در حدود ۹۲۱ هجری تمام ما وراء النهر را بقوه قهریه به تصرف خود آورد و فرزندان او تا این اواخر بخانان خیوه معروف بودند ولی از تاریخ ۱۲۸۹ هجری (۱۸۷۲ میلادی) بعد دولت روسیه ایشان را تحت تبعیت خود در آورد.

این شعبه ابتدا در سمیری ساکن بودند و در ناحیه بتومن سمت امارت داشتند. يك قسمت عمده از این شعبه تحت سرکردگی محمد شیپانی ما وراء النهر کوچ کردند و امرای تیموری

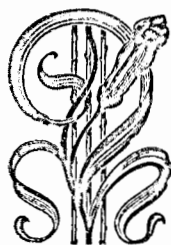
را از بین برده دولت از بکان را تأسیس نمودند و این دولت که خانان بخارا و خدیوه شاخه هائی از آن بودند تا تصرف این دو قسمت بدست روسها وجود داشت .

از بکان تحت امر چند سلسله بر ماوراءالنهر مستولی شدند : یکی امرای شیبانی که در تمام قرن ۱۱ هجری این خطه را تحت حکومت خود داشتند ولی خوارزم را خانان این ناحیه که نیز از اولاد شیبان بودند و خراسان را صفویه از تحت حکومت ایشان بیرون بردند .

سلسله دیگر امرای جانی است که ایشان راهشت ترخانی نیز میگویند . این سلسله هم که از پیشوایان امرای شیبانیان در قرن یازدهم بر ماوراءالنهر که بتدریج از وسعت آن کاسته میشد حکومت داشتند .

سلسله سیم امرای منگیت اند که بواسطه وصلت با خاندان شیبانی معروف شده اند و این سلسله خانان بخارا را که بر اثر قدرت پیدا کردن خانان خوقند و ظهور نواحی مستقلی چند مثل تاشکند و اوراتیو و غیره و استقلال یافتن امرای شرانی در افغانستان کوچک شده بود متصرف شدند و بخارا و خدیوه و خوقند همگی در فواصل سنوات ۱۸۶۸ و ۱۸۷۲ مسخر دولت روسیه گردید

سلسله سیم
امرای جانی



شجر نامہ سلسلہ تہیوری

شمارہ ردیف	اسم	سال ہجری	سال میلادی
۱-	نیمور	۷۷۱	۱۳۶۹
﴿ سیور قتمی کہ اسباخان بود از ۷۹۰ تا ۸۰۰ ﴾			
۲-	خلیل	۷۸۰-۸۱۲	
۳-	شاہرخ	۸۰۷	۱۴۰۴
۴-	الخ بیک	۸۵۰	۱۴۴۷
۵-	عبد اللطیف	۸۵۳	۱۴۴۹
۶-	عبد اللہ	۸۵۴	۱۴۵۰
۷-	ابو سعید	۸۵۵	۱۴۵۲
۸-	احمد	۸۷۲	۱۴۶۷
۹-	محمود	۸۹۹	۱۴۹۳
۱۰-	دورہ ہرج و مرج	۹۰۰-۹۰۶	۱۴۹۴-۱۵۰۰



امپراطوران مغول هند

ظهيرالدین محمد بابر مؤسس سلسله امپراطوران كبير مغول در هند پسر عمر شيخ بن سلطان ابو سعيد محمد بن جلال الدين ميرانشاه بن امير ايموراست که در ۸۸۸ در فرغانه که پدرش در آنجا حکومت داشت تولد یافته بود. و چون از کان شيبانی در حدود ۹۱۰ (۱۵۰۴ میلادی) او را از ولایت اجدادی بیرون راندند بابر با فغانستان آمده آن ناحیه را تحت امر خود درآورد. بدخشان را در ۹۰۹ کابل را در سال بعد و قندهار را در ۹۱۳ مسخر کرد و عازم فتح هند گردید.

بابر چند سال در تهیه فتح هند کوشید تا آنکه در تاریخ ۹۳۲ موقعی که خود را بانجم خیال دیرینه قادر یافت بر پاست لشکرمان ترک که خود ایشان را مغول میخوانند بجای که پنجاب حمله برد و شهر لاهور را متصرف شد.

در تاریخ ۷ رجب ۹۳۲ بابر قشون سلطان ابراهیم نویدی پادشاه دهلی را در جنگ تاریخی پانیت مغلوب ساخت و بر اثر این فتح دهلی واگره را گرفت و بر تمام شمال هندوستان از شط سند تا سواحل بنگاله تسلط یافت.

بابر در سال ۹۳۷ یعنی قبل از آنکه بمالك بنگاله و کجرات و غیره را تسخیر کند و بمحدود دکن تجاوز نماید فوت کرد. پس از فوت بابر پسرش همایون با اینکه ۱۹ سال بیش نداشت. مصمم تکمیل فتوحات پدر شد ولی قدام او در تسخیر ممالك کجرات و غیره عقیم ماند. و افغانه بنگاله سرداري سردباند پری مثل شیر شاه که سلطنت برادر را بجنب یافته بود بازحت لشکریان همایون را بطرف

مغرب عقب زدند و بالاخره شیر شاه بعد از فتح قطعی که در محل قنوج نصیب او شد، بر تمام هندوستان با تثنای کجرات استیلا پیدا کرده و همايون بسند و بعد بایران پناهنده گردید.

همايون بعد از پانزده سال بزم تحویل ملک از دست رفته بهند بر گشت و چون بعد از مرگ شیر شاه اتفاق در کارها پیش آمده بود همايون در سال ۹۶۲ دهلی را مجدداً تسخیر نمود ولی سال بعد مرده و پسر ۱۲ ساله اش اکبر شاه بنامه فتوحات پدر را گرفت و زمانی بعد هندیه را شکست داد. و باینکه جوان بود خود تمام کارها را درست گرفت. دهلی و اکره را فتح کرد و پس از آن ولایت راجپوتانا و کجرات و بنکاله را مطیع ساخت و کشمیر و قندهار را ضمیمه ملک خود نمود.

دیگر از سلاطین معتبر گورکانی هند اورنگ زیب سیمین امپراطور مغول هند است که قسمت مهمی از شبه جزیره دکن را تصرف کرد. بمالک اورنگ زیب موقعیکه در سال ۱۱۱۸ او فوت کرد شامل تمام هندوستان جز قسمت جنوبی شبه جزیره دکن بود ولی بعد از مرگ او قوام دولت مغول درهم شکست. چه جانشینان او غالباً ضعیف النفس و عیش بودند و در مقابل اقوام تازه نفس سیخ و جات و مراته مقاومت نمیتوانستند.

استیلاي نادر شاه بر هند در سال ۱۱۵۱ (۱۷۳۸ میلادی) و احمد خان درانی در ۱۱۶۲ (۱۷۴۸) و ۱۱۷۱ (۱۷۵۷ میلادی) علامت ضعف این دراک بود و ۵۰ سال بعد از مرگ اورنگ زیب طایفه مراته در جنوب اقتدار کلی بهمزسانند و لشکریان ایشان از طریق کجرات تا نزدیکی دهلی پیش آمدند و فقط سلسله جدید التأسيس نظام دکن توانست مدتی در مقابل ایشان پایداری کند.

را حبیوتها نیز از تحت اطاعت امپراطوران مغول بپروتن آمدند .
 و سیخها پنجاب را از افغانه گرفتند . و جاتنها در اگره مستقل شدند .
 بنگاله بصورت مملکتی علیحده دو آمد و در کلاکته و هدرس
 و بهائی قسمت های کوچکی را که پانی هند شرقی مالک گردید .
 البته در اینجا غرض ذکر پیشرفت های کمپانی نیست . همین
 قدر باید دانست که بعد از جنگ پلاسی Plassey در
 ۱۱۷۰ (۱۷۵۷) میلادی بوگسار Buxar در ۱۱۷۸
 (۱۷۶۵ میلادی) دولت امپراطوران مغول هند در حقیقت از میان رفت .
 اگر چه عنوان اسمی ایشان تا ۱۲۷۵ هجری باقی بود .
 سه نفر امپراطور آخری این سلسله از دولت انگلیس مستمری می گرفتند و
 بهادرشاه ثانی بعد از آنکه از سلطنت دست کشید و در شورش هندیان
 مداخله کرد برنگون تبعید شد و در آنجا بسال ۱۲۷۰ (۱۸۷۲ میلادی)
 فوت کرد .

دبیات ایران در زمان سلسله گورکانی

۱ - مقدمه

امیر تیمور تا پیش از سال ۷۹۷ بحال مملکت داری نداشت و بعد از آن
 هم بیشتر توجه او بسوی مملکت مارراء لهر و اقصی نقط خراسان بود و
 همین جهت مانع سلاطین مغول ایران کوشش نمیکرد که
 در این مملکت اساس سلطنت خود را استوار کنند . و درباری که
 از عمال ایرانی مرکب باشد ترتیب دهد .

یگانه رابطۀ معنوی او با ایران این بود که زبان فارسی را میداشت و چرت نسبت به بعضی از مشایخ ایرانی زمان خود ارادت داشت تا درجه است برده از آن مدارا میکرد.

چنانکه از جود و منشی که در یورش های او بر تمام نالک وارد آمد، از آن که اندازۀ مسون و محفوظ ماند پس از آنهم از سال ۷۹۷ تا ۸۰۷ پیش از میلاد امیر تیمور عمر نکرد و چون درگذشت آن همی از اعیان ایران از برجا ماند.

پس از امیر تیمور پسرش سید هرخ سلطنت رسید و او چنانکه اندازۀ میکرد، این بر سبکس پسر مردی که در نفس و خوش رفتار بود و زبان و ادبیات ایران را دوست میداشت و مخصوصاً چون تعصبی نسبت به خاندان خود داشت و اغلب بود که تاریخ ساختن پدرش را از زبان فارسی بنویسند و بهیچ جهت همافزود که در زمان مغول مورخین فارسی زبان پیدا شدند. در آغاز قرن چهارم یگانه مورخینی ظاهر گشتند که زبان فارسی تالیفات کردند. و عمده آنها گیتی است که در شرح فتوحات و غاخر سلسله گورکانی و خصوصاً شخص تیمور نوشتند.

پس از سید هرخ در ۸۵۰ میرزا الغ بیگ پسر او سلطنت ایران رسید. و چرت او از جوانی میل و رغبت بسیار بر ریاضیات و نجوم داشت. همیشه در پرورش علماء و منجمین کوشش میکرد و همین جهت در دربار او علماء ریاضی و نجوم پیدا شدند.

بعد از الغ بیگ، ناصر میرزا و ابوسعید و سلطانی حسین میرزای باقرا و بدیع الزمان در ایران حکمرانی کردند و اغلب میانی ایشان و شاهزادگان مغول زدر خورد بود.

از میان شاهزادگان تیموری کسی که بیشتر ادبیات فارسی خدمت کرد، سلطان حسین میرزای باقرا است که بشمار فارسی و عربی شوق داشت.

و عمده تشویقی که در زمان او از شعرای ایران شده است بواسطه شوق مغربی بوده است که وزیر مشهور او امیرعلی شیرنوائی با دیات فارسی و ترکی داشته و بهین جهت در بار سلطنت حسین میرای باقرا (۸۷۲ - ۹۱۱) همیشه میعاد ادب و شعری معروف ابرت بود و عمده آثار ادبی مهم ایران در قرن نهم از پرورش با فنکات این در بار است . چنانکه میتوان گفت پس از در بار ملاجمه دیگر محیطی برای پرورش ادبیات ایران با اهمیت در بار سلطنت حسین میرزای باقرا نبوده است .

در قرن نهم گذشته از ادبیات خط و تذهیب و نقاشی نیز در ایران مقام ارجمندی رسید و مقدمه صنایع ترکی که از این حیث در زمان صفویه پدیدار شد همان در بار امرای گور کافی است . بهترین مشرق خط باسنقر میرزا از شاعران کاف تیموری است که خود خوش نویس مشهوری بوده است .

تذهیب و نقاشی که در زمان مغول در ایران و واجی پیدا کرده بود در زمان آل تیمور در قرن نهم به منتهای کمال رسید . مخصوصاً در هرات استبداد ترکی پیدا شدند که شاگردان زیر دستی تربیت کردند و پایه ترقی این دو صنعت در زمان صفویه از همان زمان است .

نظم و نثر فارسی در قرن نهم در بزوال گذاشت : در نظم غزل سرایان بتقلید از شعرای معروف قرن هشتم بسیار پیدا شدند ولی هیچیک از ایشان قدرت و توانائی شعری معروف قرن هشتم را نداشتند .

نظماً در میدان آنها میتوان گفت نورالدین عبدالرحمن جامی سبک جدیدی در نظم فارسی آورد اما در نثر سبک مخصوصی که در دوره مغول در ایران پیدا شده بود در عمده آن متعلق نویسی و کثرت استعمال کلمات و لغت عرب

سياق تاریخ معجم و تاریخ و صاف بود در قرن نهم . ترك ماند و بجای آن سبك دیگری پیدا شد که مخترع آنرا میتوان ملاحسین کاشفی واعظ هروی دانست . و آن سبك مخصوصی است که تا اواخر دوره صفویه در کمال قدرت خود باقی بوده است

اساس این سبك بر اعتادات و تشبیهات و کنایات بسیار قرار گرفته و از حیث الفاظ با سبك مغول اختلاف کلی دارد و از آن غلظت و تکلف در لغات عرب عاری است .

۲ نشر نویسان دوره تیموری

بیشتر کتب نثری که از نویسندگان دوره تیموری بجای مانده است کتب تاریخی است که بیشتر آنها سبك مخصوصی تهیه شده که بر از اعتادات و کنایات میباشد - مهم ترین اثر نویسندگان دوره تیموری بقرار ذیلند :

۱- نخستین کتابی که از این دوره در دست است کتابی است باسم تنزه تیموری که ظاهراً مجموعه یادداشتهای شخصی امیر تیمور میباشد . این کتاب را با خود تیمور و با یکی از اتباع او ترکی جغتائی نوشته و نگارنده اصلی آن معلوم نیست ولی ترجمه فارسی آن از ابوطالب حسینی میباشد .

۲- شمس الدین محمد بن فخر اصفهانی معروف بشمس فخری - این شخص که در اشعار خود بنمخری تخلص مینموده مؤلف کتابی است باسم معیار جمالی که آن در سال ۷۴۵ . بانام رسانده .

این کتاب شامل ۴ قسمت است :

ربع اول آن در قوانین . ربع دوم آن در عررض و اقسام شعر . ربع

سیم در محسنات کلام . ربع چهارم در لغت .

۳ - معین الدین علی یزدی - مؤلف کتاب مواهب الهی است در تاریخ آل مظفر تا سال ۷۶۷ -

۴ - شیخ فخر الدین ابو العباس احمد شیرازی - که مؤلف کتاب شیراز نامه در تاریخ شیراز میباشد -

۵ - نظام الدین شامی - مؤلف تاریخچه است در احوال تیمور .

۶ - شرف الدین علی یزدی - مورخ مشهور و استاد فاضل و یکی از بزرگان و علماء و دیران قرن نهم بوده است عمده تألیفات او تاریخ ظفرنامه معروف تیموری است که آن را در سال ۸۲۸ بنا بر خواست میرزا ابراهیم سلطان پسر میرزا شاهرخ تألیف نموده و چنانکه سابقاً اشاره کردیم تاریخ تألیف ظفرنامه از ابن عبارت صنف فی شیراز برمیآید .

۷ - احمد بن حسین بن علی کاتب یزدی - مؤلف کتاب جدیدی است در تاریخ - زد که آنرا بنام میرزا جهانشاه قراقرینلو تألیف کرده است .
۸ - خواجه نورالدین لطف الله معترف بحافظ ابرو - مؤلف کتاب زبدة التواریخ است که ظاهراً در سال ۸۲۸ شروع بتألیف آن نموده است .
۹ - فصیحی خوافی - صاحب تاریخچه است . نام مجمل فصیحی که شامل تاریخ عالم از خلقت تا ۸۴۵ میباشد .

۱۰ - کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی - این شخص از طرف شاهرخ به سفارت بدر بار هندوستان رفت . از تألیفات مهم عبدالرزاق کتاب مطلع السعدین است که در ۸۸۰ تألیف آن تمام شده و شامل دو جلد است :
جلد اول - از ولادت ابوسعید بهادر شاه مغول تا جلوس سلطان حسین در سمرقند

جلد دوم - از جلوس شاهرخ تا جلوس ابوالقازی سلطان نجیب

۱۱- مهین الایمن محمد اسفزاری - این شخص مؤلف کتاب
روضه الحیات فی اوصاف مدینة الہرات است کہ شامل تاریخ
ہرات میباشد .

۱۲- محمد بن خاوندشاه بن محمود معروف بہ میر خوالد - صاحب کتاب
روضت النصارا فی سیرة الانبیاء الملوک والخلفاء کہ از معروف ترین کتب
زبان فارسی میباشد

۱۳- غیاث الدین بن ہمام الدین ملقب و معروف بہ خوالد میر - مؤلف دو
کتاب در تاریخ است :

۱- حبیب السیر فی اخبار افراد بشر - کہ شامل سه جلد میباشد
۲- خلاصہ الاخبار فی بیان احوال الاخیار کہ مختصری است از تاریخ از
بدو خلقت تا سال ۹۰۵

۱۴- امیر دولت شام بن علاء الدولہ بختی شاه قاضی سمرقندی - مؤلف
کتاب مشہور تذکرۃ الشعرا . معروف بہ تذکرۃ دولتشاہی کہ در
سال ۸۹۲ بانہام رسیدہ است .

۱۵- امیر نظام الدین علی شیر معروف بنوائی - از امرای معروف
در بار آل تیمور و وزیر مشہور سلطان حسین میرزا بایقرا کہ
در سال ۹۰۷ رحلت کردہ است .

این شخص بزبان ترکی چہار دیوانہ غزلیات و ۵ مثنوی
بسیاق خمسہ نظامی دارد .

در شعر فارسی نیز دست داشتہ و صاحب چند تألیف معروف از قبیل
نظم الجواهر ، لسان الدلیر ، تذکرۃ الشعرا و ترکی ، سراج المسلمین ،
محبوب القلوب و از ہمہ معروف تر کتاب مجالس النفاہات کہ در ۸۹۶
تألیف کردہ است

۱۶- سلطان حسین میرزا بایقرا - از شاہزادگان معروف تیموری است

که از ۸۷۲ تا ۹۱۱ بر يك قسمت از مشرق و شمال شرقی ایران حکمرانی داشته - این شخص هنر پیشه ، خرد پرور و ادیب و شاعر نواز بوده است .

در بار او در هرات ملجاء شعرا و عامی زماله بود . چه او و چه وزیر معروفش نظام الدین علی شیراز دستیاری و ترویج شعرا و وادعا و نویسندگانت بزرگ چون میر خواند و دولتشاه سمرقندی و معین الدین اندزازی و خواند میر و نورالدین عبدالرحمن جامی و هلالی جغتائی و ملا حسین کاشفی هروی کوتاهی نکردند . و همین جهت نظام و نثر پارسی در زمان او اوجی در باه گرفت و مقام ارجندی رسید و شعرا و نویسندگان بسیار پیدا شدند . در بار او آخرین عخل فضل بروی در ایران بوده است .

در نظام و نثر فاروسی دست داشت . در شعر حسینی تخلص میکرد و غزلیات نیز می سروده است . در نثر کتابی از او باقی مانده اس . **مجلس العشاق** که این ۹۰۸ و ۹۰۹ تألیف گردیده است . این کتاب از حث نثر پارسی در غایت روانی و دل آشوبی است ولی چیزیکه در آن شگفت است اینست که این کتاب را در ترجمه احوال و شرح معاشقت ۷۰ نفر از مشاهیر اسلام از هر طبقه از قبیل ائمه و اولیاء و فقها و شعرا و علماء نوشته است که بزعم او عاشق پیشه بوده اند و همین جهت ملزم بوده است که معاشقانی را ای ایشاق قائل شود و اگر هم چیزی در کتابی نیافته ظاهراً از خود جعل کرده است و بنا بر این میتوان گفت که کتاب او اعتبار تاریخی ندارد .

۱۷ - **کنال الدین حسین بن علی واعظ هروی** معروف بملا حسین کاشفی - از معروفتر بن رجال عصر خود بوده و مجالس ذکر و

مهرعظ او خرددار بسیار داشته است . در بیانات زیر دست و در
بعضی علوم از قبیل اخلاق و سلوک و تصوف و فقه و تفسیر و تاریخ کامل
برده و صاحب تالیفات بسیار است در زبان فارسی که عمده
آنها عبارتست از :

۱ - کتاب روضة الشهداء - که مخصوصاً در زمان صفویه
در مجالس ذکر و مصیبت در منابر میخواندند و مردم میگریستند
و اصطلاح روضه خوانی ظاهراً از همین جااست .

۲ - اخلاق محسنی - که تالیف آن در سال ۹۰۰ تمام
شده و کنانی است در اخلاق بسبک اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین
طوسی .

۳ - انوار سهیلی - که اصل آن همان کلیده و دمنه
مشهور است .

۴ - کتاب مواهب علیه - در تفسیر افارسی و کتب متعدد دیگر .

۱۸ - فیخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی مشهور بصفی - این شخص
پسر حسین کاشفی میباشد و کتاب مفصلی در شرح احوال مشایخ
نقشبندیه تالیف کرده است . باسم رشحات عین الحیات .

۱۹ - جلال الدین محمد دوانی پسر سعد الدین اسماعیل دوانی معروف بعلامه دوانی
از بزرگانی علمای ایران است . در حکمت و اخلاق و فقه و حدیث و کلام
و منطق و تفسیر دست داشت و مخصوصاً در فقه و حکمت از مشایخ علمای
اسلامست . از جمله کتب معروف از زبان فارسی کتاب لوامع الاشراف
فی مکارم الاخلاق است که معروف باخلاق جلالی . میباشد و دیگر حاشیه
بر شرح تجرید از او باقی مانده است :



۳- عرفا و متصوفین دوره تیموری

مهمترین عرفا و متصوفین دوره تیموری عبارتند از :

۱- کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی - مؤلف کتاب جواهر الاسرار و ظواهر الانوار که در شرح مثنوی مولانا جلال الدین رومی نوشته است .

۲- فیور الدین عبدالرحمن بن احمد جامی از جمله فضلا و ادبای و شعرای معروف و مشهور قرن نهم . عمر او همیشه در درس و بحث و تألیف میگذشته است . و یکی از اعظم شعرای درجه دوم ابران است . در نظم و نثر پارسی آثار بسیار دارد . در نثر نویسنده بسیار زیر دستی است و از تمام تعقیدات و تکلفاتی که معاصران وی در نثر فارسی بکار برده اند عاریست و کلام او در غایت لطیف و روانی و از این حیث بنویسندگان بزرگ قرن ششم و هفتم شبیه است .

اما در شعر ج می دارای دو سبک مختلف است بدین ترتیب :
ک در قصیده و غزل مطالب حکمت و عرفان را با هم آمیخته و سبک مخصوصی بوجود آورده است که گاهی کلمات او در نهایت روانی و گاهی بواسطه کثرت اصطلاحات حکمت و عرفان از فهم عامه مردم دور است . ولی در مثنوی از مقلدین سبک نظامی است . با این تفاوت که مضامین حکیمانه و عارفانه را در سبک نظامی وارد کرده است .

کتاب نثر جامی ، نربان ، پارسی و تازی و در علوم مختلف از قبیل تصوف ، حکمت ، تفسیر ، حدیث ، فقه و کلام است . و مهمترین آنها بدین قرار است :

- ۱- فتوحات الانبی ۲ - شواهد النبویه ۳ - اشعاع اللامعات
- ۴ - تفسیر سورہ فاتحه ۵ - شرح مخزن الاسرار نظامی ۶ - انواع
- ۷ - شرح دیباچه مثنوی مومنین به فی ثناءه .
- ۸ - رساله در ترجمه حال جلال الدین رومی و خواجہ یارسان و
عبدالله انصاری .
- ۹ - تاریخ صفویان و تحقیق مسالك آنها .
- ۱۰ - منشیات که مجموعه کاتب جامی است
- ۱۱ - شرح قافیہ ابن حاجب .
- ۱۲ - رساله در عروض و قافیہ .
- ۱۳ - نقل النصوص در شرح نصوص نقض الفصوص - که مخبر است
از کتب فصوص الحکم محیی الدین عربی ر مؤلف خود از کتب
خوش خلاصه کرده و حاشی شرح فارسی در آورده است .
- ۱۴ - بهارستان جامی این کتاب در حکایات و امثال به
تقلید کلمت بن سعدیست که جامی از برای فرزندش ضیاء الدین یوسف
نوشته و در ۹۰۸ آن را تمام کرده است .
اما کتب شعر جامی بدو سلسله تقسم است :
سلسله اول - مثنویات اوست که شامل ۷ مثنوی است .
سلسله دوم دیوان قصائد و غزلیات و رباعیات جامی میباشد
- ۳ - شادنور الدین سید نعمت الدین سید عبداللہ بن محمد بن عبداللہ معروف
بشاه ولی پادشاه نعمت اللہ ولی - نسب شاه نعمت اللہ پشاورده پشت به
امام محمد باقر منتہی میشود . این شخص در حلب متولد شده و چون
مادرش از شبانکاره فارس بوده است در ایران متوقف گردیده و در
اواخر عمر در ماهان کرمان بسر میبرد تا اینکه سن ۱۰۲
سالگی در ماهان رحلت کرده است و از آنجا که سلطان

شهاب الدین احمد بهمنی، پادشاه هندوستان، باو ارادت داشته کسی را، ماهات فرستاده و نهای معظمی بر سر خاک او ساخته و موقوفات بسیار برای آن بر قرار کرده است. این ساختمان هنوز بجای و یکی از بناهای مهم ابران میباشد. شاه نعمت الله یکی از رجال بزرگ ایران و از معارف اولیاء متوفین است. شاه نعمت الله مؤسس سلسله مختصر صی از عرفیت که بمناسبت نام او بسلسله نعمت الهی معروف و هنوز جمعی کثیر در ابران پیروان او هستند.

شاه دلی در زمان خویش از بزرگترین مردم بود و کرامت بسیار در حق او نوشته اند و مقام وی در کتب عرفا بتفصیل ضبط شده است و عده مؤلفات او را بزبان پارسی و عربی بیش از ۳۰۰ دانسته اند.

شاه نعمت الله در شعر پارسی نیز در میان عرفا مقامی بزرگ دارد و قصائد و غزلیاتی عارفانه سروده است که در بعضی از آنها بیشکریتها کرد که مردم ابران همواره بدان متعقد بوده اند. ع - سید معین الدین علی بن نصر بن هرون بن ابوالقاسم تبریزی - معروف بقاسم انوار، پادشاه قاسم انوار از اولاد امام موسی کاظم بود. و در سراب تبریز متولد شد. در جوانی مرید شیخ صدر الدین موسی اردبیلی پسر شیخ صفی الدین اسحق بود و از او قاسم انوار لقب گرفت.

در آخر عمر در ولایت جام در قصد خرجرد متوقف شد و باغی در آنجا مریدان وی خریدند و در آن باغ او را سکونت دادند تا اینکه در همان باغ بسن ۸۰ سالگی وفات یافت.

قاسم انوار از معارف شعرا و عرفای زمان خویش بوده و در

نزد الغ بیک گورکان و بایسنقرا میرزا احتراعات بسیار داشته است و در زمانیکه بایسنقرا خواست دیباچه برای شاهنامه فردوسی ترتیب دهد غنر از مشاهیر زمان خویش را باین کار گماشت که از آنجمله یکی قاسم نزار بوده است .

قاسم انوار در شعر پارسی ماهر و قصائد و غزلیات عارفانه خوب سروده است که در آن قاسم یا قاسمی تخلص کرده است . از کتب مهم او انیس العارفین میباشد

۴- شعرای معروف دوره تیموری

شعرای معروف درجه اول دوره تیموری بقرار ذیل است :

۱ - محمد بن عبداللہ کاتبی نیشاپوری یا ترشیزی - در قریه که بین ترشیز و نیشاپور است متولد شد و بهمین جهت به ترشیزی و هم به نیشاپوری معروفست .

کاتبی از شعرای معروف زمان خویش و در قصائد خود که بسبکی خاص سروده است و استعارات گوناگون در او وارد کرده است مهارت بسیار داشته و میتوان گفت که سبک او تا اندازه شبیه بسبک کمال الدین اسماعیل اصفهانی است . در غزل نیز شاعری توانا و زبردست بوده است . گذشته از قصائد و غزلیات چند مثنوی دارد از این قرار مثنوی حسن و عشق ، ' ناظر و منظر ' بهرام و گلندام ، مثنوی مجمع البحرین که هر بیت آن دو وزن و دو قافیه دارد ، مثنوی محب محبوب و بالاخره باب تجنیسات که شامل صنایع بدیع است .

۲ - عارفی هری - در حدود سال ۸۷۱ متولد شده و ده مثنوی

معروف دارد و غیر از آنها مثنوی دیگری در آداب و سنن مذهب حنفی سروده است . مثنوی سالنامه در تصرف نیز از اوست . مثنوی گوی و چوکان را او نیز برشته نظم در آورده است .
 دشت بهارت عارفی در نظم مثنوی است ولی غزل و قصیده را هم نیکو میسروده است .

۳- شیخ حمزه بن علی ملکشاهی بیهقی متخلص باذری - پدرش از سریداران بیهقی بوده و در زمان سلسله سریداران مأمور اسفراین شده و آذری در آنجا بسال ۷۸۴ ولادت یافت . و همین جهت به اسفراینی نیز معروفست و در همان اسفراین بسال ۸۶۶ در گذشته و مزار او هم اکنون در اسفراین معروف است .

اذری یکی از مشاهیر عرفا و نویسندگان و شعرای زمان خویش بوده . در شعر باری دارای مقامی برک است و از شعرای زیر دست عصر خود بشمار می رود . در سرودن غزل و مثنوی عارفانه توانا بوده است .

در نثر فارسی دست داشته و نثر او را معاصرین در کمال خوبی پسندیده اند . گذشته از دیوان غزلیات وی را آثار دیگری است در نظم و نثر از قبیل :

جواهر الاسرار که مجموعه ایست معروف از نوادر و امثال و شرح ابیات مشکله و حکایات در باب شعرا و غیره . دیگر کتاب مناسک حج دیگر تاریخ کعبه که آن را در خانه کعبه تمام کرده است . کتاب طفرای همایون و کتاب عجایب القریب و مثنوی بهمن نامه به بحر متقارب نیز از اوست که در هندوستان در شرح احوال سلسله سلاطین بهمنی نظم کرده است .

۴- سودائی ایوردی معروف به باباسی دائی - از مردم ابیورد بوده

مرای عارف مشرب و با شامرخ و بایسنقر معاصر بوده و از مشاهیر شعرائی عارف پیش عصر خود و قصیده و غزل را خوب میسرود. مخصوصاً غزل او که همه جا با فکار صوفیانه آمیخته است طراوتی دارد ولی دارای مضامین بکرو سبک خاصی نیست.

۵- خواججه علی شهاب قرشی - از معارف شعرای ابن قرن و از احوال او چیزی در دست نیست ولی ظاهراً قصیده را خوب میسروده و سبک شعرای خراسان نزدیک تر از دیگرانست.

۶- امیر آق مالک ابن امیر جمال الدین فیروز کوهی شاهی سبزواری - اجداد وی از امرای سرمداری بوده اند پس اراقراس ایشان بخدمت بایسنقر پیدوست و بایسنقر املاک او را باو مسترد داشت. پس از چندی از خدمت بایسنقر دوری کرد و در سبزواری متخصر ملکی داشت که از حاصل آن زندگی میبرد و در همان ملک روزگار میگذراند و بهمین جهت به سبزواری معروف شد.

در زمان خود بسیار مشهور و مردی صاحب هنر و کلمات و از آن جمله خوش نویس بود. در نقاشی مهارت داشت: چنان که چون ابوالقاسم بایر میرزای بهادر در استر آباد کوشک کل افشان را ساخت مخصوصاً وی را از سبزواری برای نقاشی آن کوشک بردند. در موسیقی نیز ماهر بود و ورد را خوب میخواند. و در معاشرت و حسن اخلاق نیز معروف بوده است و در همان سفر استر آباد فوت کرده است جنازه او را از استر آباد بسبزواری بردند و در بیرون شهر در خانقاهی که اجداد او ساخته بودند دفن کردند.

امیر شاهی یکی از بزرگترین شعرای ابن عصر و یکی از معروفترین غزل سرایان باری است و غزلیات عاشقانه بسیار

خوب دارد که اغلب آنها در وقت الفاظ و دقت معانی جالب توجه است بطوریکه میتوان او را از بهترین غزل سرایان این عصر شمرد.
۷- خواجه عصمت الله بن مسعود بخاری - اجداد او از بزرگان بخارا بوده اند و پدرش از محترمین شهر بشمار میرفت . و بیشتر اختصاص بدیار سلطان خلیل داشته .

عصمت بخارائی از شعرای معروف و مخصوصاً اهمیت او در غزلیات است و مطالب دقیق و الفاظ نازک در اشعار او بسیار دیده میشود و سبک مخصوصی ایجاد کرده است و همین سبک را شاهی سبزواری و هلالی جغتائی که از معاصرین او بوده اند در غزل پیروی کرده اند و همین جهت میتوان گفت عصمت بخاری در رأس غزل سرایان عصر خوه بشمار میرفته است و غزلیات او معروف و متداول بوده است
۸- بساطی سمرقندی از شعرای معاصر امیر تیمور گورکان و در زمان وی و الغ بیک و سلطان خلیل میزیسته است و در اوایل عمر حصیر باف بود و بعد بشاعری پرداخت . از جمله شعرای غزل سرای درجه دوم و در شعر او استعارات بسیار است و از این حیث با معاصرین خویش امتیاز دارد .

۹- هلالی جغتائی - در استرآباد نشو و نما کرده و از مقر بان علی شیر نوائی بود . ولی اغلب دوچار مصائب شده و در فتنه عیید الله خان از بک مقتول گردیده است .

هلالی خاتم شعرای بزرگ این عصر است و یکی از معروفترین غزل سرایان ایران بشمار میرود . در مضامین عاشقانه سوزناک استادی ماهر بوده و این سبک را که شاهی سبزواری کامل کرده بود وی باوج رفعت رسانده و مشاهیر غزل سرایان دوره صفویه همه مقلد وی بودند .

در مثنوی نیز از او مانده : یکی لیلی و مجنون و دیگری شاهو
 درویش با صفات العاشقین که آن دو نیز در مثنوی دفیق عاشقانه
 از بهترین مثنویات زبان فارسی است .

۱۰ - محمد بن حسام الدین قهستانی معروف به ابن حسام و تمام
 عمر را بدقهانی گذرانده است . شاعری توانا و قصیده را خوب میسروده .
 قصائد او بسبک شعرای عراق است . گویند که این اشعار را در همان
 ضمن دهقانی میسروده و بر چوب بیل خود مینوشته است .

دیوان اشعار او متداول و بیشتر در هند و سندش حضرت رسول و
 ائمه و اغلب قصائد خود را بسبک خواجو میسروده است .

۱۱ - شیخ جمال الدین معروف به بو سحاق اطعمه - شعر او منحصر باطعمه
 است و بهمین جهت معروف به بو سحاق اطعمه شده . از معارف شعرای
 نازک طبع و جزء شعرای درجه دوم ایرانست . بو سحاق اطعمه در شعر فارسی
 دارای سبک خاصی است و آن اینست که قصائد و مثنویات را در
 وصف اطعمه سروده و اغلب غزلیات و قصائد شعرای عصر خود بایش از
 خود را بهمین سبباق استقبال کرده و اهمیت اشعار او بخصرص این
 است که تقریباً تمام اسامی اطعمه را در شعر خود آورده است که اغلب
 از فرهنگ های فارسی فوت شده است .

۱۲ - نظام الدین محمود بن امیر احمد یزدی معروف به نظام قاری -
 دوره زندگی او درست معلوم نیست ولی میتوان گفت که پس از بو سحاق
 اطعمه بوده زیرا تقلید از نظام و اثر بو سحاق کرده است ولی همه جا
 اسامی جامه ها و پارچه را بجای اطعمه بکار برد ، است .

۱۳ - مکتبی شیرازی - از شعرای اواخر قرن نهم بوده و در شیراز
 مکتب داری روزگار میگذراند ، و چرن سفری بهراستان و نجد کرده
 و قبر مجنون عامری را دیده است . داستان لیلی و مجنون نظم کرد

و پس از آن در صدد برآمده است که سایر منظومات خسه نظامی را نیز استقبال کند ولی باین کار کامیاب نشده است. دیگر از مثنویات معروف او، مثنوی کلماتعلیه است که در شرح چهل حدیث از کلمات امام اول نظام کرده است ولی دیوان غزلیات او از بین رفته است.

۵- شعرای درجه دوم دوره

تیموری

در این دوره عده شعرا از ادوار سابق بیشتر است. زیرا بسیاری از کتب این زمان باقی مانده و حال آنکه در فتنه مغول کتب پیش از قرن هفتم نابود گشت و آثار و اسامی یگانه کثیر از شعرای ایران از میان رفت و در قرن ۷ و ۸ هم در نتیجه انقلابات فتنه مغول هنوز آسایش کامل در ایران برقرار نشده بود و ادبیات چنانکه پیش از این رواج داشت رواج نکرift ولی در این دوره نتیجه آسایش دو باره ادبیات در ایران انتشار یافت و هر چند که نسبت با ادوار پیش از مغول رو به تنزل رفت ولی نسبت به قرن ۷ و ۸ از حیث کثرت عده شعرا و اثر نویسندگان رو به ترقی بود: و بهمین جهت عده کثیری شعرای درجه دوم نیز در قرن ۹ بوده اند که معروفترین آنها ۳۲ نفر از میان ایشان میتوان اشخاص ذیل را ذکر کرد:

۱- معینی جوینی ۲- بدر شیراوانی ۳- علی در دزد استر آبادی ۴- بدخشی سمرقندی ۵- سلیمی سبزواری ۶- یوسف امیری ۷- صاحب شریف بلخی ۸- حافظ حلوائی ۹- قنبری نیشابوری ۱۰- امیر نظام الدین احمد سهیلی ۱۱- امیر حسین جالایر ۱۲- طاهر ایبوردی ۱۳- قدسی هروی و غیره

۶- ادبیات عرب در دوره تیموری در ایران

در قرن نهم نیز مانند قرن سابق زبان عرب در میان علمای ایران رواج داشت و بهین جهت عده از ایشان تعلیمات و تألیفات خود را بزبان عربی تهیه کرده اند . مشاهیر علمای ایران در قرن نهم که آثاری بزبان عرب از خود باقی گذاشته اند بقرار ذیلند :

۱- سعد بن مستو دین عمر تقنازانی - معروف به ملا سعد از جمله علمای معروف قرن نهم که در تقنازان نزدیک نسا در خراسان متولد شده و بیشتر مخصوص در بار پادشاهان آل کرت بوده است از جمله تألیفات او شرح قواعد زنجانی و کتاب مطول در معانی و بیانست و این کتاب هم شرح تلخیص المفتاح جلال الدین عبدالرحمن قزوینی خطیب جامع دوشق میباشد .

۲ - سید شریف علی بن محمد نگرکانی - معروف به میر شریف که مدتی مدرس مدرسه دارالشفاء شیراز بوده و در همان شهر هم رحلت کرده است . و از جمله تألیفات معروف او کتاب التعریفات والاصطلاحات بعربی است و کتانی در صرف عربی بفارسی دارد معروف بصرف میر دیگر از تألیفات او رساله کبری در منطق بفارسی است .

۳- ابن عرب شاه - مؤلف کتاب عجائب المقدوری نواب تیمور که در آن کتاب باکال صراحت سیدات اعمال امیر تیمور را ذکر کرده است

- و حقایق تاریخی از آن آشکار است .
- ۴ - عضدالدین ایجی - صاحب دو تالیف مهم یکی کتاب مواظف و دیگر شرح مفصل کتاب نجوم محشری .
- ۵ - فیروز آبادی - از فقها و علمای عصر خود و معروفترین تالیفاتش کتاب قاموس در لغت عربیست که هنوز اساس لغت عربی است .

صنایع ظریفه در دوره لایه‌پوری

در قرن نهم صنایع ظریفه در ایران دنباله ترقی را که در قرن نهم و هشتم شروع کرده بود بجای بلند رسانیده و عظمت صنایع ایران در قرن دهم و مخصوصاً در دوره صفویه دنباله ترقیات صنایع قرن نهم بوده است .

تسلط مغول در ایران با آنکه تأثیر کلی در تزلزل علوم و ادبیات داشت ، دو فایده در ایران بخشید :

نخست در طرز حکومت ایران بود که پادشاهان مغول قوانین بسیاری برای اداره کردن مملکت وضع نمودند و اساسی چنگیزی در تمام دوره اسلامی از حیث انتظامات و سهولت کار مردم نظیر نداشت بطوریکه

میتوان گفت تا درجه از حیث وضع اداره و امور مملکت و حکومت ایران پایه آسایش و نظم و ترتیبی نظیر دوره ساسانی رسید. دیگر از فوایدی که سلطنت مغول با ایران آورد صنایع بود. زیرا پادشاهان مغول طبعاً به صنایع ظریفه شایق بودند.

معماری با اسلوب اسلامی در زمان غزنویان در مشرق و جنوب شرقی ایران و مخصوص خراسان بدرجه کمال رسید، بود و بعد در زمان سلاجقه بیشتر ترقی کرد. مخصوصاً در مرکز ایران بناهای معظم باشکوه از دوره سلاجقه با بکی خاص که نزدیکتر با اصول معماری امروزیست بسیار دیده میشود. در فن کشتی سازی در دوره سلجوقیان ترقی کرد و بعد پادشاهان مغول نیز در تکمیل معماری سبک سلجوقی کوشیدند و بهترین نمونه معماری ایران در زمان مغول گنبد سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مسجد و راین است.

نقشی چینی بتوسط صنعتگرانی که از چین با ایران آمدند در این مملکت رواج گرفت و ایرانیانی که شاگردان استادان چینی بوده اند در کمال خوب این هنر را آموختند چنانکه تمیز بین نقاشانی که ایرانیان کرده اند و نقش هائیکه چینیان کشیده اند دشوار است: در قرن نهم نیز پادشاهان تیموری که از همان نژاد بودند و همان تمدن را داشتند نسبت صنایع ظریفه شایق و در معماری بناهای باشکوهی از ایشان باقی مانده که بهمان سبک دوره سلاجقه و مغول است. از آنجمله است: مقبره تیمور در سمرقند و مدرسه بخارا و مسجد گوهرشاد در مشهد.

اما در سایر قسمت های صنایع ظریفه هر يك از ملایطین تیمور مساعی بسیار بکار بردند و هرگز در بار ایشان از صنعت گران خالی نبوده است چنانکه در دربار شاه رخ چهار صد نفر صنعتگر

بزرگ زیست میکردند. مهمترین صنعتگران دوره تیموری عبارتند از :
خواججه عبدالقادر مراغی در علم موسیقی . یوسف اندکانی در خواندن
و نواختن موسیقی استاد قوام الدین در مهندسی و طراحی و غبره
و مولانا خلیل مصور در نقاشی و غیره .

بایسنقر میرزا خود خوش نویس خوبی بوده و یکی از خطاطان
مهمروست. همین جهت خط در زمان او بدرجه ترقی رسید و خطاطان
بسیار پیدا شدند و نیز در نقاشی ذوق مغربی داشت و خواججه غیاث الدین
خلیل نقاش در دربار وی مقام بزرگی پیدا کرده است .

در زمان تیمور شهر سمرقند مرکز صنعتی ایران شده
بود و سپس در زمان شاهرخ و بایسنقر و سلطانه حسین . بایقرا شهر هرات مرکز
صنایع ایران شد و مخصوصاً بایسنقر عده کثیری از هنرمندان را در
هرات جمع کرد .

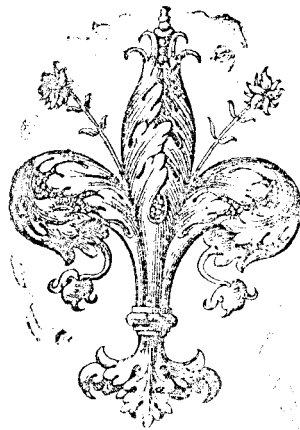
در زمان سلطانه حسین . بایقرا نقاشی . منتهای کمال رسید . نقاشان
این دوره همه شاه گردان گونک نام چینی بوده اند که مخصوصاً
اورا . بایران آورده بودند و بهترین شاه گردان او استاد جهانگیر بخارایی
بوده است که او نیز شاه گردانی تربیت کرده که معروف ترین
آنها پسر سید احمد تبریزی است که استاد کمال الدین بهزاد هروی مشهور
ترین نقاشان ایران باشد .

بایسنقر . بهزاد هروی ظاهراً در سال ۸۴۴ در هرات متولد شده و
از مقربین سلطانه حسین میرزای . بایقرا و امیر علی شیر نوائی بوده است و از رجال دربار
است . میباید و مدتی در آن شهر بتربیت شاه گردان اشتغال داشته باشد اسمتیل
ون مؤسس سلسله صفوی او را بدربار خود برده و تا زمان است شاه
طهماسب اول زنده بوده است .

در زمان بهزاد نیز نقاش معروف دیگری زیست میکرد موسوم

باستاد سلطان محمد منصور و نیز در همین زمان سلطان علی مشهدی
خوش اویس معروف زردکی میکرده و شاهی سبزواری شاعر معروف
این عصر هم در خوشنویسی و نقاشی از معارف زمان خود بوده است
و نیز در همین دوره از مذهبیین معروف خواجه نصیرالدین محمد از مخصوصان
ابراهیم سلطان بوده است که در خط و نقاشی از هنر مندان
ماهر زمان خود بشمار میرود

انجام



نویسنده